



2 اگست 2015

داکتر سید عبدالله کاظم

## "داؤد خان و اردو"

### حقایق برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان

#### پیشگفتار: آیا محمد داؤد خان واقعاً یک "دیکتاتور" بود؟

قبل از اینکه به موضوع مورد بحث "داؤد خان و اردو" بپردازم، لازم به تذکر میدانم که با آغاز سلسله مقالات اینجانب در مورد شهید محمد داؤد خان یک تعداد محترمان دست بپلم برده وبا تبصره های کم و زیاد چه موافق و یا مخالف، مستقیم یا غیرمستقیم نظر خود را در زمینه ابراز کرده اند که از ایشان در مجموع ممنونم. در یکی از این نوشته ها نویسنده ادعا کرده که محمد داؤد خان یک "دیکتاتور" بوده است و اما بجای اینکه به اصل مطلب بپردازد و دلائل خود را مبنی بر ثبوت ادعا بطور مستند ارائه دارد، موضوع "دیکتاتوری و دیموکراسی" را بطور کل مورد بحث قرار داده و با حمایت از دموکراسی که یک حقیقت مسلم است، پرداخته و چند هموطن نیز از آن نوشته تمجید کرده که حق شان است و من هم دموکراسی واقعی مبتنی بر حاکمیت قانون را تأیید و بر آن تأکید میدارم. در ضمن بعضی ها هم کوشیده اند به تاسی از نظریات قوم و قریب خود مسئولیت حوادث بعدی را تنها بدوش داؤد خان بیندازند و ریشه های اصلی آنرا که اساساً به دهه قانون اساسی برمیگردد، از نظر اندازند. خوشحالم که همین امروز محترم احمد فواد ارسلا سند دیگری را مبنی بر اوضاع بحرانی کشور در سال 1972 یعنی دوره صدارت مرحوم داکتر عبدالظاهر و اعلام موجودیت رسمی حزب پرچم و نیز خطر کودتاها توسط عبدالولی و یا محمد داؤد خان از منابع رسمی ایالات متحده بدست آورده و در این پورتال به نشر رسانیده است. در عین زمان وقتی مقالات من پیرامون موضوعات تاریخ معاصر کشور، بخصوص در مورد کار کردهای شهید داؤد خان پیهم در این پورتال وزین به نشر رسید، بعضی ها سعی کردند مرا از ادامه همچو نوشته های تاریخی به دلیلی که گویا این بحث های قدیمی چه فائده دارد و ما باید توجه خود را به مسائل روز وطن متمرکز نمایم، منصرف سازند و حتی یکی هم مرا به حیث مشاور اقتصادی شهید داؤد خان قلمداد کرده تا بدینوسیله نوشته های مرا وجه جانبدارانه بدهد.

بهرحال هدف من از تحلیل و بررسی مسائل تاریخی فقط و فقط تلاش برای روشن ساختن حقایق است تا نسل جوان از آن آگاه شود. من به نظریات مخالف احترام دارم و میخواهم چیزی از آنها بیاموزم. متأسفانه یک تعداد نوشته هائیکه تا حال خوانده ام، کمتر تحلیلی و اما بیشتر شعار گونه بوده و یا کلیشه ای؛ شعار گونه به این معنی که در چند جمله کوتاه بدون ارائه دلائل مستند، قاطعانه حکم صادر کرده اند و کلیشه ای برای آنکه بحث را مثل یک لکچر درسی برای شاگردان درعمومیات و کلیات مختص ساخته اند. درحالیکه موضوع مورد بحث بسیار مشخص بوده و باید به تحلیل مشخص واقعات و رویداد های مستند که مؤید یک شخصیت دیکتاتور است، با ذکر مثالها پرداخته می شد که شخص مورد نظر مثل «صدام و قذافی» چه تعداد از مخالفان خود و یا مردم بیگناه را کشته، چه قصر های افسانوی برای خود و وابستگان خود اعمار کرده، چقدر پولهای ملت را غصب و به حساب خود بخارج انتقال داده، تا چه حد از این پولها خودش و خانواده اش بهره شخصی برده اند، چه جنایات ضد بشری انجام داده، چه جنگ های خونین را بدون موجب براه انداخته، چه اعمال مافیای گونه توسط خودش و یا به امرش انجام یافته است و ده ها خصلت دیگر که در شأن دیکتاتورهای معاصر دیده شده است. حتی یکی از این محترمان درارتباط موضوع مورد بحث یعنی محمد

د پانو شمیره: له 1 تر 20

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: دليکنيزې بڼې پاڼوالې د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خير و لولئ

داؤد خان نوشته که دیکتاتور با کسب قدرت می‌خواهد به تسخیر جهان بپردازد، درحالی‌که محمد داؤد خان نه هدف و نه توان جهانگشایی را داشت، بلکه او می‌خواست جامعه قرون وسطایی افغانستان را از عقب ماندگی‌ها و مصیبت‌های ناشی از آن برهاند و حداقل به سویه یکی دو کشور همسایه ارتقا دهد. اگر دلیل دیکتاتوری او تنها شهادت میوندوال بدست چند پرچمی و یا اعدام پنج تن از همکاران مشمول قضیه بوده باشد، این دلیل را به حیث یگانه مثال نمیتوان معیار یک قضاوت عمومی و کلی قرار داد و از آن به اصطلاح "پیراهن خون پر حضرت عثمان (رض)" ساخت.

اگر یک شخص بنا بر دلایلی "خود رأی" است و حرفی دیگران را کمتر گوش میکند و از خود نظر خاص برای ارتقا و تعالی و انکشاف ملت و کشور خود دارد و وقتی در قدرت است، می‌خواهد با تحکم و جدیت موانع موجود را برای رسیدن به هدف ملی از سر راه دور کند، آیا میتوان به همچو شخصیت "دیکتاتور" خطاب کرد؟ برای توضیح مطلب لازم است یک بار به کارکردهای همان دو شخصیت مورد نظری یعنی صدام و قذافی مراجعه کرد و آنرا با محمد داؤد خان به مقایسه گرفت، برای شخص صاحب مطالعه و دارای قضاوت آفاقی این نوع مقایسه هیچ پایه منطقی ندارد.

وقتی شکم انسان سیراست و با کمال امنیت، مصئونیت و خاطر آسوده در یک کشور بطور مرفه زندگی میکند، واضح است که برای همچو انسانها آزادی و دموکراسی بالاتر از هر چیز دیگر ارزش دارد و اما در کشوری مثل افغانستان که مردم از فرط بیکاری و فقر داد می‌زنند و از منتهای نا امنی و فقدان مصئونیت هرکس که از خانه بدر میشود، کمترین امید به برگشت خود دارد، در همچو حالت برای مردم بیچاره نان، سرپناه و از همه مهمتر امنیت و مصئونیت بسیار بالاتر از آزادی و دموکراسی اهمیت و ارزش دارد؛ مردم ما در وطن با گوشت و عمق استخوان خود درک کرده اند که آزادی و دموکراسی درد آنها را دوا کرده نمیتواند، حتی با فقدان حاکمیت قانون از یکطرف و موجودیت دست‌های قدرتمند و مافیائی از طرف دیگر، همین حالا دموکراسی و آزادی جای خود را به انارشی و چپاول سپرده و فریاد مردم از این ناحیه بلند است و کسی به داد آنها نمیرسد. نهال دموکراسی باید به دقت در سایه حاکمیت قانون پرورش یابد و باغبان غمخور و با احساس مسئولیت میتواند از عهده اینکار بدر آید که تسلیم خواسته‌های قدرتمندان نشود، در دام مصلحت‌های بیهوده خود را اسپر نسازد، از خود بگذرد و با جدیت به مصالح و منافع مردم بیندیشد.

در زمستان سرد و یخبندان از درخت فرو رفته در برف نباید توقع حاصل داشت، تا آنکه بهار آید و درخت برگ و شگوفه کند. بعضی‌ها می‌پرسند که تا چه وقت به انتظار بهار و برگ و شگوفه نشست؟ بلی! این یک سؤال مهم و حیاتی است که جواب آنرا با خود فریبی و دل بستن به آرزوهای واهی چون آزادی و دموکراسی نمیتوان داد، بلکه نخست باید اندیشید که چگونه امنیت را حاکم سازخت و در پرتو آن انکشاف اقتصادی را براه انداخت. این همان آرزو و راهی بود که شهید محمد داؤد خان در پیش گرفته بود، ولی متأسفانه بوسیله دشمنان مردم و وطن ناتمام ماند. هنوز که هنوز است بعضی‌ها بر ادامه این راه شک و تردید دارند و بجای آن از آزادی و دموکراسی در وطن خوار و زار صحبت می‌کنند و تاپه‌خائن، مستنبد و دیکتاتور را برشانه‌ای آن خدمتگار واقعی مردم و وطن می‌زنند.

مختصر کلام همانطوریکه محض با "حلو گفتن، دهن شربین نمیشود"، با دیکتاتور نامیدن نیز شخص دیکتاتور پنداشته نمیشود، مگر آنکه با دلایل موجه و با مقایسه دقیق یک دیکتاتور معاصر آنرا به تفصیل مستند ساخت. مقاله پرمحتوای دانشمند عزیز آقای ف. هیرمند "اندر باب خائن ملی و قهرمان ملی" واضح می‌سازد که بسیاری از ما افغانها در نامیدن "خائن ملی" زیاد دلچسپی داریم، از شمشیر و قلم و زبان با شدت کار می‌گیریم و با تأسف که "درخمیر مو می‌پالیم" تا نگذاریم حتی یک نفر مستحق هم به حیث "قهرمان ملی" در کشور تبارز کند، بدون آنکه فکر کنیم که با اینکار دیگر هیچکس حاضر به قبول زحمت، فداکاری و صداقت نمی‌گردد، زیرا در نهایت تاپه "خیانت" بهر صورت روی شانه اش زده میشود و از اینطریق صداقت جای خود را در اذهان به خیانت میدهد.

به همین دلیل نوشته پرمحتوای جنرال محمد زکریا ابوی را که 25 سال قبل از امروز به نشر رسیده است، انتخاب کرده‌ام تا از یکطرف در ادامه مقالات قبلی خود پیرامون کارنامه‌های شهید محمد داؤد خان توجه را به بُعد نظامی

د پانو شمیره: له 2 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

خدمات او در طول سالهای کاری اش جلب کنم و از طرف دیگر واضح سازم که یک محقق واقعی چگونه مسائل را ارزیابی میکند و چگونه بایگیری ریشه های قضایا به نتیجه گیری می پردازد تا اینکار یک رهنمای خوب برای محققان مسائل تاریخی باشد و از شعار دادن و کلی گفتن ها اجتناب شود. با عرض معذرت که این پیشگفتار طولانی شد، ولی ضروری بود.

## "داؤد خان و اردو":

به ادامه مطالعه و تحقیق پیرامون ابعاد مختلف کارنامه های یک شخصیت بزرگ تاریخ معاصر کشور شهید محمد داؤد خان که طی چندین مقاله مبسوط از این قلم تاحال به نشر رسیده است، اکنون توجه را بیک بُعد دیگر موضوع جلب میدارم که بدون مبالغه میتوان او را بنیان گذار اردوی جدید افغانستان محسوب کرد که مناسفانه این اردو پس از کودتای ثور تا امروز با نشیب و فراز های بسیار مواجه شد. تلاش پیگیر محمد داؤد خان از روزیکه در امور نظامی و اداری کشور اشتغال پیدا کرد تا زمان شهادتش بیشتر برای این بود تا با موجودیت یک دولت قوی بتواند امنیت کشور را تأمین و تضمین کند، دست قدرتمندان محلی را از دامان دولت و مردم کوتاه سازد و در قبال آن به انکشاف اقتصادی و رفورمهای اجتماعی در افغانستان بپردازد. مخصوصاً وقتی پس از تشکیل دولت جدید پاکستان در 1947 و الحاق ساحات پشتون نشین آنطرف دیورند و بلوچ ها به پاکستان، لزوم تقویه بنیه نظامی افغانستان نه تنها برای اهداف امنیتی و انکشافی در داخل، بلکه برای ایجاد یک موازنه نسبی نظامی در منطقه بیش از پیش محسوس گردید. برای همین منظور حکومت وقت سعی جدی کردند تا به هر نحوی ممکن کمک نظامی امریکا را در زمینه جلب نمایند و حتی حاضر شدند سلاح مورد نیاز خود را با وجود مشکلات پولی به نقد از آن کشور خریداری کنند، ولی طوریکه در مقالات قبلی به تفصیل بیان گردید، به آن موفق نشدند. در اثر اغماض امریکا و مایوسیت جدی افغانها بالاخره پس از تصویب لویه جرگه تصمیم برآن شد تا افغانستان دست نیاز به اتحاد شوروی دراز کند و مقامات شوروی که از سالها بدینسو منتظر چنین درخواست از طرف افغانستان بودند، فوری به این تقاضا لبیک گفتند و موضوع تجهیز اردوی کشور به همین ترتیب در دوره صدارت محمد داؤد خان با امضای قرارداد ها قدم قدم از جانب شوروی آغاز شد و در دوره دهه قانون اساسی بیش از پیش انکشاف کرد.

هدف از نوشته حاضر این نیست که موضوع تخنیکي اكمال انواع سلاح و تجهيزات را برشمارد و جوانب تخنیکي آنرا بررسی کند، بلکه مقصد آنست تا برگرفته از نوشته ای یک جنرال افغان که عمری را در اردو از قدمه های اول تا رتبه جنرالی با صداقت و پاکی گذرانیده و گرم و سرد وظایف محوله را در هر مقام دیده و در اخیر دوسال زندان را سپری کرده است، مطالبی مهمی خدمت تقدیم شود که همه جزء تاریخ معاصر کشور میباشند. مرحوم جنرال محمد زکریا ابوی یکی از معدود صاحب منصبان ارشد اردوی کشور بود که خاطرات خود را با کمال حقانیت هنگامیکه در شمال کالیفورنیا به حیث مهاجر اقامت داشت، بطور اخص در ارتباط با نقش محمد داؤد خان در اردو به رشته تحریر درآورده است. این نوشته که بیشتر از یک رساله، حیثیت یک کتاب کوچک را دارد، 25 سال قبل در هفت شماره مجله "نامه خراسان" - منتشره شمال کالیفورنیا بطور پیهم به نشر رسیده که در آن مطالب بسیار مهم وارزنده از نظر تاریخی گنجانیده شده که امید میکنم روزی به همت فامیل مرحومی این نوشته او به حیث یک کتاب مستقل چاپ و در دسترس علاقمندان قرار گیرد.

## معلومات مختصر در باره نویسنده اثر:

جنرال محمد زکریا ابوی در سال 1918 در یک خانواده سرشناس در کابل متولد گردید، در 1938 از لیسه نجات فارغ و حربی پوهنتون را در 1941 در رشته "توپچی مدافعه هوائی" به پایان رسانید و از آنوقت تا اپریل 1978 جمعاً مدت 37 سال را در شعبات مختلف اردو خدمت کرد و در سال 1973 به رتبه جنرالی ارتقا و سپس به حیث رئیس تشکیلات وزارت دفاع ملی خدمت کرد. او پس از کودتای ثور در پلچرخ زندهانی شد و بعد رهائی از زندان درجنوری 1980 تا هنگام مهاجرت بیکار و در 1984 نخست به کشور اطریش و بعداً به ایالات متحده امریکا با فامیل مهاجرت کرد و در شمال کالیفورنیا اقامت گزید. مرحوم جنرال زکریا ابوی در طول مدت خدمت موفق به اخذ

د پانو شمیره: له 3 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

جمعاً 8 مدال گردید و نیز یک تعداد مقالات شان در مجله اردو به نشر رسیده است. این جنرال وطندوست و پاک طینت در اپریل 2013 به عمر 95 سالگی در حواشی شهر "سکرانتو" - شمال کالیفورنیا به دیار حق شتافت که روح شان شاد و جنت برین جایگه شان بادا!

## شرحی در آغاز:

جنرال ابوی پس از یک مقدمه کوتاه درباره سقوط سلطنت اعلیحضرت غازی شاه امان الله و سپس رژیم 9 ماهه امیر حبیب الله کلکانی و ورود سپه سالار محمد نادرخان و برادران و آغاز سلطنت ایشان که سردار محمد هاشم خان در مقام صدارت قرار گرفت، چنین می نویسد: «زمانیکه محمد هاشم خان زمام صدارت را بدست گرفت، جنگ های متداوم، آتش سوزی های متفرق، دستبرد های دائمی و خود سری های جدیداً به مقام رسیدگان زمان سقوی و ازبین رفتن چیزفهم ها و اختناق عمومی در تمام موضوعات اداری، دفترداری و امورحسابی را کاملاً از بین برده بود، مکاتب کاملاً بسته شده بود، دواپر راکد و اکثر دفاتر ازبین برده شده بود و به قانون وقعی گذاشته نمی شد. ازجانب دیگر اداری دولت و مملکت که به عرق ریزی شاهان سابقه ترتیب و جمع آوری شده بود، از خزانه ارگ شاهی توسط لشکر های قومی مردم پکتیا، فاتحان معرکه استرداد سلطنت از پسر سقاو و در مقابل کمک مالی و مساعدت های جسمی [بازو دادن] که به محمدنادر خان نموده بودند و در گرفتاری حبیب الله کلکانی و طرفدارانش نقش اساسی و عمده و قاطع را بازی نموده و موفقانه با تلفات جانی به انجام رسانیده بودند و کابل را فتح و مردم را از چنگال دزدان رهائی داده بودند، و شاه و خاندان او را بر سریر قدرت رسانیده بودند، به حساب حق الزحمه و پاداش بصورت دسته جمعی به یغما و چپاول دست برده شد. مردم کابل و ناظران معرکه شاهد بودند که این غازیان به مانند مور و ملخ به خزانه ارگ و پس اندازهای امیران سابقه و امیر امان الله خان که در زمان بچه سقاو نیز محافظه شده بود [؟]، هجوم برده و هریک با چند نفری متفقاً بوجی های طلا و نقره و سکه های نقره ای را به دوش گرفته و در محل امن به تقسیم آن می پرداختند و چنان عجله داشتند که به حساب نمیرسیدند و مانند حیوانات به پیمانانه کلاه اکتفا می نمودند. [دراین موقع] دست های اجنبی و ظالمان داخلی شروع بکار نمود، بسیار طلاها را به انواع دسیسه ها خریداری و به هند برتانوی انتقال دادند...»

جنرال ابوی در مورد شخصیت محمد هاشم خان و طرزکار او می افزاید: «سردار محمد هاشم خان به گونه ای که در موضوعات اداری سخت گیر و خشن بود، درحلقه خاندان نیز هیبت و وقاری داشت و رعب و ترس از او، جوانان خاندان را به درست کاری و درایت رهبری میکرد. در موضوعات اداری حوصله و قدرت کار کافی داشت و توسط یک شبکه قوی استخباراتی خویش از موضوعات خورد و بزرگ باخبر بود. شخصاً هرشب از سراسر مملکت توسط والیها، حکام، علاقه دارها و اشخاص مخصوص خود و نفرها و اپراتورهای تلیفون با اخذ تماس، از تمام جزئیات اطلاع می یافت. اینکار برای او عادت ثانی شده بود و مشغولیت خوب. او زن نداشت و فرزند نه، اسباب سرگرمی دیگری در آنوقت افغانستان پا نگذاشته بود و حتی رادیو هم نبود، چه میکرد، هم مصروفیت و هم به نظام اداری مملکت و آرامش مردم مفید... او چه از نقطه نظر اداری و چه از رهگذر کلتوری شخصیت برجسته و دوم بعد از شاه بود...حینیکه نادرشاه به شهادت رسید، سردار محمد هاشم خان اگر در کابل می بود، بنابر مقام اداری و حرمت فامیل خود را مستحق سلطنت میدانست...حینیکه از سفر بازگشت، گرچه علناً مخالفت خود را ابراز و مقام سلطنت را حق خود وانمود کرد، مگر مقابل یک عمل انجام شده قرار گرفت و با داشتن مقام صدارت، آنهم با اختیارات وسیع و نامحدود اجباراً اکتفا کرد.»

محمد هاشم خان بنا بر ممانعت شاه امان الله درمورد ازدواج خواهرش با او از امان الله خان سخت عقده به دل بود و وقتی چرخ روزگار تغییر کرد ومحمدهاشم خان به صدارت رسید، به گفته جنرال ابوی، او: «به همه دوستان امانی و منورین طرفدار او زجر ها رسانید، نام امان الله را از همه کتیبه ها و کتب مکاتب محو کرد، دارائی شخصی امان الله خان را تصاحب نمود...»

ابوی در مورد رابطه محمد هاشم خان با دو برادر زاده اش چنین می نویسد: «او در پهلوی اداره جدی و خشن که برای امنیت داخلی و آرامش مملکت پیش گرفته بود و درد سرهایی در زمینه داشت، برای تربیه برادر زاده های

د پانو شمیره: له 4 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

عیانی خود متوجه بود و جدیت به سزا مبذول میداشت و چون خود متأهل نبود و فرزندی نداشت، سردار محمد داؤد خان و سردار محمد نعیم خان، پسران سردار محمد عزیزخان شهید را چون فرزندان خود زیر نظر گرفت که دو سردار زاده در سایه تحصیلات خصوصی که زیر نظر شخص محمد هاشم خان دقیق و جدی مراقبت می شد، مردان کاری بار آمدند... سردار محمد داؤد خان را در رشته عسکری و محمد نعیم خان را در امور سویل [ملکی] خاصاً در موضوعات معارف و دیپلوماسی برگزید و برای اینکه هر دو مقام عالی در فامیل داشته باشند، ازدواج شانرا با دختران اعلیحضرت محمد نادر شاه روبراه ساخت و هم وحدت فامیل را تقویه بخشید.»

## اولین قدمه کاری محمد داؤد خان در ولایت مشرقی:

جنرال ابوی در این مورد می نگارد: «محمد داؤد خان که تحصیلات ابتدائی را در افغانستان و فرانسه دوام داده بود، برای اینکه مرد کار شود، بر علاوه معلمین خصوصی که به تعلیم و تربیه او گماشته بودند، به کورس و تعلیمگاه عسکری برای اخذ امور نظامی شامل ساخته شد.... او بعد از انجام تعلیم عسکری در اواخر 1310 [به رتبه "فرقه مشر"] به قوماندانی و حکومت اعلی سمت مشرقی آنوقت مقرر شد. این مقرری و توظیف پلان غور شده سردار محمد هاشم خان بود که میخواست برادر زاده اش دور از مرکز آزادانه بکار شروع نماید، به مردم و اراضی قسمت مهم مملکت آشنائی یابد و ستاژیر خوب باشد و مستقل، تا رشد شخصیت و معلومات اخذ شده او در وظایف خطیر آینده که برای او پیش بینی می نمود، آماده گردد، چه این موضوع در مرکز با موجودیت شاهزاده محمد ظاهر و سپه سالار وزیر حربیه [شاه محمود خان]، جنرالان سالخورده و تجربه دیده که هریک به نوبه خود شخصیت بزرگ و مؤثر بودند، میسر نبود و هم دوستان مشرقی وال سردار محمد هاشم خان مؤظف شده بودند که با جنرال تازه کار و حاکم اعلی جوان همکاری و رهنمائی نمایند.»

در باره کارکرد های محمد داؤد خان در این مقام جنرال ابوی چنین می نویسد: «سردار جوان از بدو مأموریت نشان داد که شیفته پیشرفت وطن است و دردی دارد از گذشته نامیمون افغانستان. دیدن شهر جلال آباد، جائیکه زمانی قرارگاه جنرال "سیل" [انگلیسی] بود و از گذشته ها به مراتب خرابتر و کثیف تر شده بود، او را متأثر می ساخت. شهر جلال آباد آنوقت قلعه کوچکی بود که هر ضلع آن بیش از چهار پنج کیلومتر نبود و دروازه هایی داشت بنام بهسود، کابل و خوش گنبد. خانه ها در عقب دیوارهای نیمه فرسوده قرار داشت، بازار آن از شرق به غرب، درازترین جاده تنگ با دکانهای خورد و متنوع بود و برای نفوس روبه کثرت، وسعت شهر تنگی میکرد. گرچه زمستان فرحت بخش داشت و خارج شهر باغهای شاهی، غلام حیدرخان، سراج العماره و باغ گلف که همه از یادگارهای امیر شهید مرحوم بود، محل گردش خوب بود، مگر در تابستان زندگانی مشکل و تهیه آب و آرامش ناچیز بود. دیدار این حوزه عقب مانده او را وادار کرد تا آستین برزند، پلان ها برای بهبود آن ترتیب دهد. تهیه پرسونل فنی، موضوع مالی و بودجه چیز آسانی نبود. با آنهم شروع بکار نمود، کاریکه خودش مهندس بود و خودش آمر و محاسب، نقشه های قشله جلال آباد، اسمار، تورخم و پلان و محل یک شهر جدید خارج قلعه و شهر جلال آباد آنوقت طرح و پیشبینی و خاک ریزی شد. درباغ های شاهی و کوکب کار شروع گردید، در شنوار و شمشاد پوسته های عسکری تقویه گردید و در ماماخیل و استفاده از آن در گرمی تابستان عملی شد. امور بلدی و آبرسانی و ساختمانی بیرون شهر به شدت جریان یافت، با جدیت، پشتکار و خشونت شروع به کار نمود و برای پیشبرد کار از بودجه ناچیز قوه عسکری، بیگار اهالی و کمهای خوانین استفاده میکرد. او جوانی بود پرشور و در هر موضوع آتشین و پرحرارت که گاه گاه رویه خشن او به شهرت و محبوبیتش صدمه میزد و مردم از او گریزان می شدند و دیوانه اش می پنداشتند.»

جنرال ابوی بر علاوه قرابت خانوادگی، با اینجانب دوستی شخصی داشت و این دوستی بخصوص در زمان زندان که باهم مدتی کمتر از دو سال را در بلاک اول زندان پلچرخ گذشتانیدم، بیشتر و بیشتر گردید. او از زبان جنرال یحیی نوروز [یکی از جنرالان تحصیلکرده و لایق اردو] هم اطاقی او در زندان نقل قول میکند که موصوف از زبان پدرش محمد نوروز خان [وزیر] شبی در زندان حکایت کرد که: «حینیکه پدرم سرمنشی اعلیحضرت محمد نادر خان بود، روزی دو نامه بالای میز خود دید، اولی به خط و امضای داؤد خان قوماندان و حاکم اعلای سمت مشرقی که با کلمات زننده و تند و پر از احساسات جوانی، شکایت از آن داشت که نقاط مهم تورخم و خاصاً تهانه "فروننیر" که

د پانو شمیره: له 5 تر 20

افغان جرمن آنلین په درنبت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

خاک اصلی افغانستان است، هنوز هم در دست و اشغال انگلیس است. این عطالت و نامردی تا کی دامنگیر ما خواهد بود و اجازه خواسته بود که تهنه مذکور را اشغال نماید. جوابیه آن، مکتوب دومی بود به قلم و امضای شاه [محمد نادر خان] که نوشته بود: "ارجمند عزیز، ما پیران زمین گیر هستیم، قدرت اجرائی در خود احساس نمیکنیم و ترا که در قدرت جوانی و شور وطن پرستی هستی مانع نمی گردم، خدا کند بتوانی خاک ها باخته را بدست بیاوری، دعای ما بدرقه تو." یحیی نوروز ادامه داد که: پدرم هردو مکتوب را گرفت نزد اعلیحضرت [نادرشاه] رفت و هدایت خواست. شاه گفت من از دست این پسر دیوانه به جان رسیده ام، غیر ازین چه بنویسم؟، گفتم اعلیحضرت او جوان تازه کار است، اگر این جوابیه به او برسد، طغیانش بیشتر میشود و خطری متوجه خواهد شد. من هردو نامه را نگاه می کنم.»

جنرال ابوی در ادامه این قصه می نویسد: «می بینید که داود خان با چه یک روحیه شروع بکار کرد. در همه جوانب با مشکل و مشکلات مواجه بود. در تخیلات سیاسی، در امور انکشافی، قلت مالی و تخنیک، پرسونل کار و غیره، خود نقشه ساز بود، خود باشی و معمار و باغبان و هرکاره؛ او مانند آن سردار دیگری که نیم امضای خود را یک روز و نیمه باقیمانده آنرا به روز دیگر میکرد و از کثرت کار و ذله گی شکایت داشت [مقصد از جنرال عبدالولی است] نبود. این [گفته] را دروغ نپندارید، موضوع راست است و رفقای عسکری همه ازین واقعیت خبر دارند... صاحبمنصبان ورزیده و معمر و با تجربه، کمتر به او [داود خان] می پیوستند و اکثر شان شخصیت های برجسته بودند و نسبت به این جوان تازه کار و خشن زیادتیر به عم او سپه سالار غازی دوستی و آشنائی و احترام داشتند. او [داود خان] مجبور بود به طرف خورد رتبه ها و نو واردین متوجه شود که این خصلت در تحت شعور او جا گرفت که در حین کودتا علیه شاه نیز از آن کار گرفت و از خورد رتبه های خونگرم و بی بصیرت استفاده کرد.»

ابوی از شیوه کار محمد داود خان در مشرقی با این عبارت یاد میکند: «مشغولیت های او در امور ساختمانی قشله های شنوار، ماماخیل، بریکوت، تعمیرات باغ شاهی، کوکب، شهر جدید، ترتیب راه ها و پل و پلچک ها تا اندازه از تجرد فکری او می کاست؛ نسبت خشونت او در کار و استفاده از بیگارها، مردم از او خوش نبودند و هراس داشتند، مگر پاک نفسی، عفت، پشت پا زدن به عیش و استراحت او را قسماً محبوب می ساخت و تا اخیر عمر با اینگونه زحمتکشی ها عادی شده بود و حتی اعتیاد پیدا کرده بود. موضوعات خورد و پیش پا افتاده را شخصاً و ارسی میکرد و به مادونان اعتبار نمیگرد. وقتیکه صدراعظم بود، دیدم هر عصر از نهالهای درختان کنار سرک ماهیپیر خبرگیری میکرد و آبیاری آنرا کنترل می نمود... کاش در امور حیاتی و حسابی هم چنین مراقبت ها صورت میگرفت.» او در این مورد چند مثال ارائه میدارد که چگونه در پروژه قوای کار رانندگان و مکانیک ها از سهمیه تیل دزدی میکردند و یا بعضی از مامورین عالی رتبه به حیف و میل پولهای دولت می پرداختند. (تا اینجا مطالبی از قسمت اول نوشته مذکور که در شماره چهارم، جون 1990، مجله خراسان، صفحه 60 تا 64 اقتباس گردید، البته آنچه در بین کرسه [ ] گرفته شده، از این قلم است)

## درنائب الحکومگی قندهار:

در مورد مقرری محمد داود خان به حیث نائب الحکومه قندهار ابوی می نویسد: «سردار موصوف چند صباحی در ولایت مشرقی سپری کرد، با مردم و کلتور و اراضی آنجا آشنائی بهمرسانید، وقت آن آمد که عم بزرگوارش او را در ولایت قندهار تبدیل نماید و فراه را نیز ضمیمه ساحه مسئولیت او نماید. ولایت قندهار در آن زمان به نام نائب الحکومگی قندهار یاد می شد و حکومت های وقت دائماً کوشیده بودند که در آنجا نائب الحکومه مقرر نمایند که از قوم محمدزائی و دیگر شاخه های ابدالی باشد، تا به غرور مردم به اصطلاح "کاکه" آنجا صدمه نرساند و جانشین مناسب برای برادران بارکزائی باشد.»

جنرال ابوی در ادامه می نویسد: «داود خان وارد قندهار شد، با مردم خوش مشرب و مهمان نواز آن ولا دوستی هایی بهمرسانید و رشته های قومی و ارتباط های سابقه را تازه نمود و مردم نیز در هر موضوع به او کمک نموده در پیشبرد امور تعمیراتی و تجارتي کوشش ها شد، در تهنه سپین بولدک و تهنه های سرحدی دیگر و قشله فراه و تشکیل قطعه شترسوار، مردم کمک های شایانی نمودند. آثار تاریخی ترمیم گشت و ضمناً داود خان با بعضی منورین

د پانو شمیره: له 6 تر 20

افغان جرمن آنلاين په درنبت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

و چیز فهم های آن ولایت دوستی و نظریات ناسیونالیستی [ملت گرایی] خود را تبلیغ میکرد که تأثیرات آن سالهای بعد به شکل "ویش زلمیان" و دار و دسته آن عرض اندام نمود و بسیاری آنرا به کمک مالی و فکری داؤد خان میدانند و حتی آنرا هسته و منبع پرچم و کمونیست های بعدی می دانند[۴] و برای حمایت های سری سردار مذکور دلایل می آورند. تمایل دست چپی و تبعیضات لسانی و نژادی [۴] این دسته بعد ها ضررهای به یک پارچگی وارد ساخت و درد سرهای برای نایب الحکومه چندین سال بعد عبدالغنی خان قلعه بیگی گردیزی به وجود آورد. گرچه او بسیاری از اعضای این حزب را به شمول پیشرو شان آقای انگار به بند کشید، مگر با تمام تشبثات جدی خود نتوانست جلو شانرا بگیرد.»

## درقوماندانی قول اردوی مرکز:

ابوی در مورد تبدیلی محمد داؤد خان از قندهار به کابل می نگارد: «داؤد خان با ولع عجیب به کار ادامه می داد تا در سال 1318 از آنجا تبدیل و قوماندان قول اردوی مرکز (کابل) مقرر شد. در وظیفه جدید او با بسیار صاحب منصبان معرفی شد که اکثراً بعد ها از طرفداران جدی او بودند و علاوه با محمدعارف خان رئیس ارکان قوا که بعداً تا رتبه جنرالی و وزارت دفاع ارتقا یافت، آشنا شد و همکار بسیار فهیم و کارکن پیدا کرد و برای جلب او موضوع ازدواج او توسط شخص محمد هاشم خان با دختر سردار محمد علی خان [خواهر محمد ولی یوسف] برادر زاده صدراعظم مذکور صورت گرفت و او هم جزء خاندان شاهی شد.»

آوانیکه هیجان پیشرفتهای آلمان نازی قبل از جنگ دوم جهانی در همه جا پهن شده بود، درافغانستان نیز این احساسات عمیقاً در بین مردم و هم دربین مقامات دولتی ریشه دوانیده بود. جنرال ابوی دراین مورد می نویسد: «هرقدری که زمان سپری می شد، احساسات، روحیه و جذبیه ملی او [محمد داؤد خان] شدیدتر می شد و به تبلیغ خود در حلقه جوانان و خاندان شاهی می افزود. درپهلوی این احساسات جوانی و قدرت خواهی او محرک بیشتر تبلیغات شدید نازی و تأثیرات و پروپاگند نژاد پرستی و ناسیونالیستی دستگاه هتلری بود که در پهلوی پیشرفت های بینظیر در ساحه محاربات خود، کافه ملل و مردم درد دیده شرق را برانگیخته و زیر تأثیر آورده بود و همه زوال دشمن دیرینه [یعنی] امپراطوری انگلیس را خواب می دیدند. این خواب های معجونی نه تنها نصیب سرداران قدرت طلب و مردمان غم‌دیده افغانستان بود، بلکه دربار شاهی ایران هم به این مرض مصاب شده بود. حکومت و مردم افغانستان و وزارت حربیه آنوقتیه شدیداً تحت تأثیر این تبلیغات بود....»

جنرال ابوی در ادامه به این نکته اشاره میکند که: «به موافقه سپه سالار [شاه محمود خان] وزیر حربیه فلم های فتوحات برق آسای اردوی آلمانی قهرمان در جبهات پولند و فرانسه در سینمای وزارت حربیه به تماشا گذاشته می شد. این حرکات کاسه صیر انگلیس و سفارت انگلستان را به سر آورد، با التیماتوم شان پیشرفت همچو تبلیغات گرفته شد. من [ابوی] که شخصاً به حیث طلبه نجات آن فلم ها را در سینمای مذکور تماشا و برای صاحب منصبان اطراف خود ترجمه میکردم، با سائر صاحب منصبان برای موفقیت آلمان ها کف میزدیم. مگر طوریکه گفتیم با اعتراض شدید انگلیس ها، لوژ و اتاق پروژکتور تخریب شد و سینما به اتاق نانخوری تغییر شکل داد، آمر سینما و میخانیک بیچاره از وظایف شان برطرف گردیدند تا وقار دیگران به جا ماند.»

پس از شکست آلمانها و موفقیت متحدین وضع تغییر کرد و جنرال ابوی در نوشته خود به این موضوع اشاره میکند که: «ازطرف شمال روسها و از جنوب متحدین(انگلیس) به سرزمین آزاد و مستقل ایران[به جرم حمایت از آلمان نازی] هجوم بردند، شاه اسیر و به جزیره مندگاسکر تبعید شد و پسر جوان او به حیث شاه جدید به تخت نشست. همزمان این متجاوزین از افغانستان هم خواستار شدند که همه آلمانها از افغانستان اخراج گردند. اگرچه حکومت درباطن برای حفظ استقلال و نجات میهن و در ظاهر با استدلال حفظ بیطرفی جواب رد نداد، مگر به آرای عامه مراجعه و لویه جرگه را بسرعت در لیسه حبیبیه کنار مقبره تیمورشاه دائر و فیصله چنین بود که: "افغانستان یک مملکت بیطرف میباشد و آلمانها مهمانان ما میباشند، طوریکه ما به جانبی هم صدا نمی شویم، میخواستیم مهمانان سالمناً به وطن شان رسانیده شوند. از طریق راه شمالی به حکومت روسیه[شوروی] و تعهد شان اطمینان نمیتوان کرد، اگر حکومت انگلیس به رسانیدن مهمانان ما تعهد کند، حکومت مراحل دیپلوماسی آنرا تکمیل نماید، در غیر آن موضوع

د پانو شمیره: له 7 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

مخالف کلتور افغانی بوده به حکومت اختیارات جهاد داده میشود. انگلستان که در دسری نمیخواست، پیشنهاد را پذیرفت و آلمانهای مقیم افغانستان توسط لاریها در نیمه سال 1320 از شهرنو به طرف جلال آباد و پشاور به حرکت شروع و بصورت سالم از طریق ترکیه به یونان که تحت اشغال آلمان بود، مواصلت کردند.»

پس از تذکر مختصر این رویداد مهم و تاریخی جنرال ابوی برمیگردد به خدمات محمد داؤد خان در اردو و می نویسد: «قبل ازین رویدادها او قوماندان قوای مرکز مقرر شده بود و برای اینکه مقام جدید مطابق میل و پرستیژ او باشد، مکتب خورد ضابطان، مکتب حربی و پوهنتون حربی نیز مربوط این قوماندانی شد و وزارت کوچکی در بین وزارت حربیه وقت ایجاد شد. او در این مقام جدید با استخدام معلمین ترکی، جمع آوری صاحب منصبان ورزیده و عالم، امور تعلیمی و تدریسی را در مکاتب عسکری رونق بیشتر داد و در پهلوی آن رقابت جدی را با سپه سالار [وزیر حربیه] شروع نمود و در موضوعات خورد و بزرگ شخصاً مداخله میکرد و حوصله زیردستان را از بین می برد. روزی عسکری را که دربالای بارگاه با قیافه خراب نشسته بود، ایستاده نمود و پرسان کرد: چرا اسپ را جلوکش نمی برد؟ او عذر ماندگی آورد، سردار به غضب شد و او را سیلی زد. سپاهی صدا کرد: اینکه ترا دیوانه میگویند، صاف و پاک دیوانه هستی! این بود شهرت او در بین توده.»

ابوی در ادامه می افزاید: «او [محمد داؤد خان] در ترتیب و ساختمان قشله های عسکری ریشخور، قرغه، شفاخانه قوای مرکز اقدام نمود. وضع مالی بسیار ناچیز و محدود بود، مجبور بود از قوه انسانی اردو استفاده کند. بارک ها را خودش نقشه مینمود و تعدادی ازین بارکها را با زحمت کشی و مراقبت شخصی ساخت و پلان بعدی را برای آیندگان به جا ماند. چه لذتی می برد [وقتی] شفاخانه را که با جیب خالی ساخته بود، به شکل بسیار ابتدائی شروع بکار نمود. او تا حینیکه صدراعظم هم شد و وقت کافی نداشت، گاه گاهی ازین شاهکار های خود دیدن میکرد.»

ابوی می نویسد: «یادم است که در سال 1338 داؤد خان [هنگام صدارتش] به ریشخور آمد، قوماندان فرقه جنرال محمد حسین خان (پدر ببرک کارمل) بود، از هر نقطه و گوشه دیدن کرد. حینیکه به نظام قراول غندتوچی رسید، در آنجا یک قلعه نیمه ویرانه بود، آنجا توقف کرد و به محمد حسین خان گفت: این قلعه ارسال خان است که در آن مذاکرات و معاهداتی با انگلیس ها صورت گرفته و حینیکه قشله را می ساختم، دروازه ها و اورسی های آنرا در تحویلخانه فرقه به شکل اولی امر محافظه داده ام، خودت نزد من در خانه بیا نقشه سابقه و عکس قلعه نزدم است، آنرا برایت میدهم که طبق عکس آنرا دوباره ترمیم و آباد کنی و دروازه های سابقه آن به شکل اولی دوباره شانده شوند. محمد حسین خان با کلمات تملق آمیز از احساسات نیک او یاد و آمادگی خدمت را برای همچو یک بنای تاریخی و شخصیت نامدار سابق وعده داد.» اما به گفته ابوی: «در این وقت در منگل شرارت هایی شروع شد و مردم محل روبه فرار به پاکستان نهادند؛ در آن اوپراسیونی تشکیل شد و من [ابوی] به حیث رئیس ارکان این اوپراسیون به منطقه منگل رفتم. بعد از سال و چندی عودت کردم، نه آن قلعه نیمه ویران بود و نه نشانی از آن، از تهداب محو شده بود. از دگروال محمد اکبرخان خوستی قوماندان غند توچی جویا شدم، گفت: داؤد خان از قدرت ماند، محمد حسین خان یک قطعه کار را آورد و قلعه را از بیخ برکنند و خاک آنرا در زمین های زراعتی انتقال داد.»

یکی دیگر از خدمات مهم محمد داؤد خان همانا انتخاب یک تعداد از فارغان لیسه های کابل بود که جهت تحصیلات نظامی به حربی پوهنتون سوق داده شدند؛ ابوی در زمینه می نگارد: «داؤد خان برای اینکه از معلمین ترکی طبق معاهدات امان الله خان و اتاتورک از ترکیه خواسته شده بودند، خوبتر استفاده کند، به گرفتن فارغان ثانوی معارف که در آنوقت تعداد آن بسیار محدود و ناچیز بود و احتیاج ضروری آن وقت دولت را اکمال نمی توانست، اقدام کرد و اولین دوره شانرا در 1319 خواسته و ناخواسته شامل حربی پوهنتون نمود و درسالهای بعدی جدی تر شد. با رفتار خشن خود در مقابل زلمی جان پسر سپه سالار صاحب [شاه محمود خان] که در زمره طلاب آورده شده بود، مجادله علنی را با این پیرمرد سالخورده شروع کرد و از اطرافیان و دوستان او کراهت داشت.»

ابوی از واقعات کثر که در آنوقت شروع شد چنین گزارش میدهد: «در این هنگام واقعه رخ داد که به نام "محاربه کنرها" شهرت دارد. یک موضوع جزئی و ناچیز سبب یک جنگ چندین ماهه شد و تلفات مردم و عساکر را بار

د پانو شمیره: له 8 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ



آورد. در شروع قصه بسیار پیش پا افتاده و ناچیز بود. نا آرامی ها در کُنر، خاصتاً قوم صافی مشاهده گردید، برای کشف موضوع و ترصد از هوا و کسب راپور سریع به پیلوت مشهور شاه محمد خان کندهاری که چندین سال بعد طیاره اش در شش گاو غزنی سقوط کرد و به هلاکت رسید، امر داده شد تا به فضای کُنرها رفته از وضع آنجا راپور بیاورد. طوریکه سید گل میخانیک او (که با شاه محمد مذکور یکجا در سقوط طیاره در غزنی هلاک شد) قصه کرد: حینیکه بالای دره کُنرها رسیدیم، شاه محمد خان گفت: میخوام بمباردمان کنم؛ تا جنگ شروع نشود، ما را کسی ترفیع نمیدهد! او چند قلعه را با مردم بیچاره تحت بمباردمان قرار داد و بدین صورت مردمی که ناراضی بودند، به بغاوت برخاستند و از طرفین معامله یعنی سویل [ملکی] بی بضاعت و فقیر و عسکر مسافر و دور از خانواده، جوانان و شیرمردانی به هلاکت رسیدند. اگر به عمق هر بغاوت و شورش دقیق شویم، اسباب آنرا در تحریک و نادانی و اغراض مامورین دولت می یابیم که نمونه آن جنگ کُنرها است که شخص داؤد خان به حیث قوماندان جبهه و محمد عارف خان مشهور به حیث قوماندان قطعات، 9 ماه در آن دره تنگ و دور افتاده با مردان شجاع و غیور و غریب و بی وسیله صافی با قوه توپ و تفنگ و بمباران طیارات دست و گریبان بودند و تلفات عسکری و اهالی قابل ملاحظه بود.»

جنرال ابوی سپس به بیان خاطره دیگر خود می پردازد و می نویسد: «یکسال و چند ماه قبل از این واقعه قطعات قوای مرکز به امر داؤد خان برای سرکوبی مردم خُدران حصار گرفت. اگر بازم عمیق و واقع بین شویم، می بینیم که مردم خُدران به مشری فرزندان ببرک خان مرحوم و غازی اصلاً با قوای عسکری جنگ نکردند و جنگ نمی خواستند. آنها خوب میدانستند که برادر کُشی کار ناصواب است؛ مجبوراً خانه، مال، قلعه و اسباب داشته و نداشته خود را پشت سر گذاشتند و به پاکستان امروز و هند سابق و آنوقته پناهنده شدند. این سوقیات هم تلفات دلخراش داشت و نادرشاه خان کندکمشر در المره کشته شد و حکومت برای طمطراق خود، المره را به نادرشاه کوت تبدیل نام کرد. این جنگ هم از اثر دسیسه و روحیه خود بزرگ بینی اداره کنندگان آن زمان ولایت جنوبی (پکنیای امروزی) به وقوع پیوست. مرحوم جنرال غلام رسول خان پرمچ که بعد از واقعه جنگ خُدران والی آن ولایت شده بود، شخصاً با تأثر زیاد به من [ابوی] گفت که چگونه کارکنان آنوقت، مردم خُدران را تحریک میکردند و چگونه برخلاف حقیقت پسران ببرک را باغی و طاغی قلمداد کردند و چگونه دارائی و هستی شانرا برباد دادند و چگونه از آن همه استقبال نیکو و دعوت بزرگی که پسران ببرک خان برای همه عساکری که از کابل آمده بودند، داده بود، از آن سوء استفاده شد و به مردم بیچاره و صلحجو جنگ تحمیل شد و پسران ببرک خان وطن را گذاشتند.»

در این ارتباط لازم به تذکر میدانم که در جریان لویه جرگه که برای تسلیمی اتباع آلمان به انگلیس و دخول انگلیس در افغانستان در زیر بهانه دفاع از هند در جریان جنگ دوم جهانی دائر شده بود، (به قول محمودلی آریا که اخیراً در ستون نظر سنجی ها مورخ 26 جولای 2015 در پورتال افغان جرمن آنلاین ابراز کرده است) زمرک خان خُدران برادر ببرک خان خُدران ایستاد و گفت: «هرگاه انگریز به افغانستان حمله کند، او [زمری خان خُدران] ده سال مصرف جنگ را از کیسه خود می پردازد و حاضر است چنین قوا و عسکری را برای مقابله آماده سازد...» این گفته زمری خان به یقین که نزد حکومت وقت مورد توجه قرار گرفته بود و تعبیری دیگر شده نمیتوانست، مگر موجودیت یک قدرت بزرگ دارای پول و قوای نظامی وافر که توانائی مصارف ده سال جنگ را بعهده بگیرد. درحقیقت این طرز بیان آنهم در لویه جرگه یک چلنج جدی در برابر حکومتی که در آنوقت برای تمرکز قدرت دولت در تمام افغانستان مجدانه تلاش میکرد، محسوب می شد و به این اساس حکومت تحمل این چلنج را قطعاً نداشت، بخصوص که همچو آواز از طرف قدرتمندان محلات حاشیه سرحد بلند گردد. [بدینوسیله از محترم ولی آریا اگر این سطور مطالعه میکنند، تقاضا میشود که نظر به اهمیت موضوع لطف کرده مأخذ موضوع را معرفی دارند]

همچنان قابل ذکر است که عین حالت به شکل دیگر در قضیه بازداشت و حبس حسن خان مومند و برادرش یوسف خان مومند و بعضی از اعضای خانواده ایشان صورت گرفت. حسن خان مومند شخصیت با نفوذ و پرقدرت محل بود که در یک قلعه مستحکم می زیست و تعدادی از مردان مسلح قومی را در جوار خود داشت. وقتی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه دعوت او را پذیرفت و با همراهان به محل اقامت او رفت، حسن خان از پادشاه چنان پذیرائی شاندار کرد که گوئی پادشاه بیک پادشاهی دیگر میروید. اطراف جاده ای خط السیر پادشاه همه جوانان مومند بطور مسلح به پذیرائی آمده بودند و با فیر های هوائی که برطبق عنعنه قدیم نشانه ای از سرور و ادای احترام بود، به استقبال از

د پانو شمیره: له 9 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولۍ. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

پادشاه پرداختند. چندی بعد وقتی ولسوال کامه به قتل رسید، پای حسن خان مومند و اطرافیان در میان آمد و به همین اتهام او و بعضی اعضای خانواده اش را باز داشت و برای چند سال زندانی ساختند. به نظر بعضی ها دلیل و انگیزه اصلی اینکار همان توجیه از قدرت نمائی حسن خان حین دعوت پادشاه بود که به شکل دیگر منتج به زندانی شدن آنها گردید. (والله اعلم)

اینکه چرا حکومت وقت در برابر قدرت نمائی بیش از حد بعضی شخصیت ها بخصوص در حواشی سرحد عکس العمل شدید نشان میداد، جنرال ابوی به شرح یک موضوع بسیار مهم در آنوقت می پردازد و می نویسد: «من در سال 1325 در پشاور در زمانیکه به حیث یک صاحب منصب ستاژیر در غند 22 کوهی ایالت شمال غربی قطعات اردوی شاهی هند برتانوی مشغول بودم، شنیده بودم و تبلیغات قونسل افغانی را شخصاً مشاهده کرده بودم، کپتان مراد علی یوسف زایی که در زمره هیئت اداری و تدریسی صاحب منصبان ستاژیر افغانی مهماندار و مؤظف بود، زیر احساسات قومی و نژادی تحت تأثیر این تبلیغات قرار گرفته بود. آنوقت آنجا مشاهده میکردم که در هند مستعمره آنوقت چه فعالیت های حزبی، سیاسی، دینی و آزادی [خواهی] جریان داشت. دسته های مختلف تحت رهبری لیبران خود فعالیت های متضاد داشتند؛ عده ای طرفدار وحدت هند و عده دیگر تحت تأثیر احساسات مذهبی [دینی] به تقسیم هند به مناطق مسلمان و هندو پابندی نشان می دادند. نهر و از طرفداران جدی عقیده اولی و محمد علی جناح طرفدار جدا بودن مناطق مسلمانان بود. درضمن بعضی لیبران پشتون هم خود نمائی هایی داشتند، مگر بین شان بصورت عموم وحدت فکری موجود نبود. قدرت مالی، اقتصادی و توپوگرافی منطقه هم آهنگی ها را بهم میزد و می رفتند زیر تأثیر گروپ های بزرگ و به راههای خود و خودخواهی های خود. از جمله خان عبدالغفار خان تپ و تلاش هایی داشت و اکثراً در پهلوی نهر و می بود. فعالیت نهر و چشمگیر بود، درهر شهر و قریه سری میزد و با زبان شریبار خود مردم را تنویر و تبلیغات آزادی را سر میداد. درضمن هم سری در منطقه پشتونها زد. می گفتند رهنمای او در این سفر عبدالغفار خان بود و در آنجا به تبلیغات خود برای آزادی هند و وحدت آینده هند برای مردم توضیحات و نظریات خود را شرح میکرد. مگر پیشنهادات او به طبع پشتونها موافق نیفتاد، او را گرفتار و تهدید نمودند که دوباره به منطقه "فروننیر" یعنی سرحد آزاد که جز هند نمی باشد، قدم نگذارد. پشتونها مناطق خود را جز هند نمی دانستند و اصلاً هم جز هند نمیباشد. نهر و برای رهائی خود موضوع را قبول و قراردادی را تحریر و امضا نمود، مگر دستخط او را مردم قبول نکرده و به او امر کردند که "گوتی و لگاوه" [انگشتت را بگذار]، نهر و شصت خود را رنگ زد و نشان انگشت نهاد. فوتوکاپی این قرارداد و امضا و نشان انگشت درجراید هند نشر شد.»

ابوی در ادامه می افزاید: «این حرکت و حرکات امثال آن، نه به درد حکومت افغانستان خورد و نه به منفعت پشتونهای آن دیار تمام شد، زیرا لیبر راستکار و سیاست مدار بصیر در آنجا وجود نداشت و از جانی هم پلان آزادی هند قبل ازین حرکات اکتوری و نمایشی در عقب درهای بسته و قصر های اداری و سری لندن ترتیب و تنظیم شده بود. ایجاد پاکستان و تقسیم هند سالها قبل ماهرانه و دقیقانه پیشبینی شده بود، تا سرداران کابلی از خواب برخاستند، موضوع تمام شده بود.»

ابوی می نویسد: «اگر به هذیان گوئی و بدبینی مرا محکوم نکنند، خواهم گفت که سوقیات بالای مردم خدران و همچنان محاربه کنرها جزء پلانهای این پیشبینی ها بود که مردم پشتون ماورای سرحد بدبین و مخالف سرداران و زمامداران افغانی باشند و شوند. پس حرکات جزوی آنها در تندباد احساسات شخصی خارج از محاسبه سیاسی و جدی به سرعت خنثی گردید و خان های دوسره پشتون هم برای گنبد دستار خویش تلاش داشتند، نه برای آزادی و سعادت مردم، هر یکی به دری التجا بردند.» (متون فوق از تقرر داؤد خان به حیث نایب الحکومه قندهار تا اینجا از قسمت دوم نوشته جنرال ابوی، منتشره مجله نامه خراسان، شماره 5، سپتمبر 1990 گرفته شده است)

## در مقام وزارت دفاع (دوبار) :

جنرال ابوی اذعان میدارد که: «سال 1325 بود، قوماندانی قوای مرکز برای سردار محمد داؤد خان خوردی میکرد و این محیط کوچک دل او را زده بود و نقش بزرگتری میخواست و از جانب دیگر شاه هم از یکنواختی حکومت و یک دندگی سردار محمد هاشم خان دلگیر شده بود، لذا به او [هاشم خان] امر استعفی داد، چه او [شاه] حالا 19 ساله

د پانو شمیره: له 10 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرولو مخکې په خیر و لولئ

بود و میخواست به ذوق خود صدراعظم داشته باشد. شاه سپه سالار شاه محمود خان [وزیر حربیه] را به تشکیل کابینه مامور نمود و با این حرکت و قرار، وزارت دفاع ملی [آنوقت حربیه] برای محمد داود خان خالی ماند. او وزیر دفاع ملی شد و دوستان قوای مرکز و حربی پوهنتون را با خود به وزارت تبدیل و بعضی ریاست ها را به او شان داد و با یک پلان وسیع به فعالیت همه جانبه شروع کرد. مگر این وظیفه سالی بیش دوام نکرد. موضوعات سیاسی در نیم قاره هند و پیشگوئی ها و فعالیت ها از یکطرف به تقسیم هند به منطقه هندو و مسلمان، از طرف دیگر اقدام سری داود خان یا حکومت در موضوع پشتون های ماورای سرحد و فعالیت های قونسل افغانی سردار قیوم خان (اگر نامش را غلط نکرده باشم) و گرفتاری یک لاری آثار مطبوع که به این مقصد و توزیع در بین اهالی آنجا روانه شده بود، در خفا موضوعاتی را رویکار آورد که داود خان از وزارت دفاع کنار گرفت و از صحنه خارج شد و جنرال محمد عمر خان که خدمات شایانی در جامعه ملل و ریاست ارکان حربیه عمومی نموده بود، به وزارت دفاع ملی مقرر شد.»

مگر دوره کار وزیر دفاع جدید کوتاه بود، زیرا از یکطرف سرداران قدرتمند و فامیل شاهی به مخالفت او برخاستند، از طرف دیگر روابط او با عبدالملک عبدالرحیمزی که در آنوقت یک صاحب منصب لوژستیک بود و شخص معتمد محمد داود خان حساب می شد، روی مسائل حساسی برهم خورد و اما ملک خان با حمایت سردار محمد نعیم خان برای تحصیل به ترکیه اعزام شد و جنرال مؤقتاً برطرف گردید. متعاقب آن فعالیت گسترده یک باند بزرگ مافیا گونه مطرح شد که چند نفر مامورین آن وزارت با تقلب و ساخته کاری امضا های آمران وزارت دفاع، از موضوع جلیبی ها برای خدمت عسکری استفاده های هنگفت پولی کرده و در طی چند سال کسی متوجه اینکار نشده بود که در نتیجه این وضع وزیر جدید حربیه که شخص با دانش و پاک بود، زیر فشار قرار گرفت و به یکی از سفارت های افغانی به حیث سفیر تبدیل شد. (شرح مفصل این تقلب را جنرال زکریا ابوی در قسمت سوم نوشته خود در شماره 6، نامه خراسان، ماه جنوری 1991 بیان کرده است.)

پس از کنار رفتن جنرال محمد عمرخان از وزارت حربیه، محمد داود خان که برای مدتی به حیث سفیر افغانستان در پاریس ایفای وظیفه میکرد، به وطن برگشت و در اواخر سال 1328 مجدداً به حیث وزیر دفاع در کابینه عم خود سپه سالار شاه محمود خان مقرر شد. جنرال ابوی می نویسد: «در سر لوحه پلان و اجراءات او ترتیب و تنظیم و تسلیح بهتر اردو قرار داشت. صاحب منصبان طرفدار، مورد اعتماد و لایق را دور خود جمع نمود. اداره قوای مرکز درین وقت در دست دوست صمیمی او جنرال محمدعارف خان بود و در وزارت دوست دیگرش عبدالملک خان عبدالرحیمزی دگروال لوژستیک امور حساسی و تفتیش و لوژستیک اردو را نمره دار شد. جنرال محمد رسول خان دوست دیگرش که مورد اعتماد تام او که از سالیان درازی تصدی شعبات اداری و استخباراتی داود خان را اجرا نموده بود، به قوماندانی مکتب حربیه و جنرال محمد قاسم خان به قوماندانی حربی پوهنتون تعیین شدند. این دو مقرری از پلانهای جدید او در کانون تعلیم و تربیه اردو، حتی شدت عمل و نفوذ بیشتر در آینده اردو محسوب می شد.»

دوره دوم وزارت دفاع سردار محمد داود خان که تقریباً سه سال و چند ماه دوام کرد، در اثر بروز اختلافات بین خاندان شاهی، بخصوص بین او و سپه سالار شاه محمود خان منتج به کناره گیری محمد داود خان از وزارت دفاع گردید و بجایش محمد عارف خان مقرر شد. این کناره گیری در حقیقت او را برای رسیدن به کرسی صدارت آماده می ساخت. تا آنکه فرصت فرا رسید و شاه محمود خان مجبور به استعفی گردید. جنرال ابوی در زمینه می نویسد: «این بار شاه برخلاف سابق که از سردار محمد هاشم خان طالب استعفی شد و بعد از اخذ اطلاع او خبر را به نشر گذاشت، ولی [این بار] خود شاه تصمیم گرفت و بدون اطلاع عم و صدراعظم خود، خبر استعفی را به سبب علل صحی امر نشر و مورد تطبیق قرار داد. شاه محمود خان مرحوم در مقابل امر انجام شده قرار گرفت و طوریکه حین کشته شدن محمد نادرشاه برای بقای اتحاد و یگانگی خانواده از ایثار و خود گذری استفاده کرد، این بار هم به این منظور از خود عکس العمل نشان نداد، ورنه میتوانست وضع را در هم و برهم سازد. مرحوم مرد شریف و خیرخواه بود و حتی در موضوع نامزد پسرش عبدالعظیم مرحوم و دسیسه هایی که در این زمینه از طرف عبدالولی [سردار]، ملکه و برادر عینی اش شاه ولی خان صورت گرفته بود، خاکپاشی ها نمود تا نظام خانوادگی برهم نخورد و بدبختی

د پانوی شمیره: له 11 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنی پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

هایی برای خاندان و بالاتر برای افغانستان بروز نماید. این بار هم به گوشه رفت و سردار محمد داؤد خان صدراعظم شد.»

## در مقام صدارت:

جنرال ابوی در این قسمت نوشته خود به برخی از خصوصیات اعلیحضرت محمدظاهر شاه در یک بازی سیاسی اشاره میکند و درباره نظر پیرمردان و محافظه کاران آنوقت چنین می نویسد: «صدراعظم شدن داؤد خان گرچه در اردو به خوبی تلقی شد و جمع و جوشی در قشر جوان اردو وارد ساخت، مگر در حلقه های مسن ها و پیشبین ها و محافظه کاران با بدبینی ها توأم بود. این بدبینی ها را زیادتیر به شیوه و شمایل و کرکتر و وضع روحی پادشاه که آهسته آهسته آشکار می شد و یک شاهزاده بی اختیار میرفت که قدرت را به دست گیرد و شکل یک جوان بی ثبات را می گرفت که هر روز رفیق تازه می خواهد و دوست سابقه را در نیمه راه مردود می نماید و برای کسی سبب می تراشد. اکثراً [قشر محافظه کار] به این [فکر] بودند: در شروع جوانی پدرش کشته شد، اعمام با اقتدار خاصاً سردار محمد هاشم خان سخت گیر بود و زندگانی در چهار دیوار محبس ارگ، گرفتاری های خانوادگی، عدم موجودیت رفیق و دوست واقعی، همه [دلالتی بودند که] از این شهزاده "کم رو" پادشاه بد بین بار آورده است که از هرچه زود دلگیر می گردد. چه خواهد شد که از داؤد خان هم مثل شاه محمود خان دلگیر شود و این صدراعظم جدید هم به زودی سردل او بار خواهد شد. این بود که آینده افغانستان را این پیرمردان در تاریکی ها می دیدند و نگران از اینکه داؤد خان با قدرتی که دارد و داشت و کسب میکرد، وضع سلطنت و حکومت را دگرگون خواهد نمود.»

ابوی می افزاید: «بعضاً در جلسه های خصوصی از نزدیکی و صمیمیت جنرال محمد عارف خان با داؤد خان سخن ها گفته و تراشیده می شد، مگر وقایع بعدی واضح ساخت که محمد عارف خان از شخصیت های وطن دوست بوده و راه در طریق خلاف در مخیله او نبود و خیر وطن را در وجود سلطنت و شاه میدانست. داؤد خان هم سوء نیت و نظر منفی درباره شاه نداشت و این وفا و دوستی تا جریان بعدی و زمان قانون اساسی جدید که شاه اسلحه سیاسی و ضربه کشنده مقابل این سردار لجوج استعمال نکرده بود، دوام داشت. پادشاه بود که با قطع کردن حیات سیاسی و شاهرگ زندگانی او [داؤد خان] از یک دوست واقعی و خدمتگذار راستین خود و وطن یک دشمن جدی ساخت، مگر پادشاه از شروع دل صاف در مقابل داؤد خان نداشت و با دوستی ظاهری اما در خفا برای مقابله با داؤد خان سردار عبدالولی داماد خود را وارد صحنه نموده و آهسته آهسته قدرت نظامی میداد.»

جنرال ابوی در باره سردار عبدالولی می نگارد: «سردار عبدالولی پسر مارشال شاه ولی خان از تحصیل یافتگان در انگلستان بود، بعد از آشنائی و ازدواج با شاهدخت بلقیس شامل قطعات عسکری شد و نسبت دشمنی که بین او و پسران شاه محمود خان نسبت این ازدواج رونما گردیده بود، همیشه مسلح بسر می برد. این صاحب منصب جوان به سرعت راه خود را در اردو به مساعدت پدر خود مرحوم مارشال شاه ولی خان و حمایت خسرش اعلیحضرت پادشاه باز نمود و خود هم جوان فهمیده، لایق، مؤدب و زحمتکش بود. مخالفت پدرش با سردار محمد داؤد خان و خاصاً سردار محمد نعیم خان او را هم دشمن و مخالف این دو برادر ساخته بود. ازجانب دیگر پلان های تفرقه اندازی پادشاه برای اینکه در مقابلش جبهه واحدی تشکیل شده نتواند، این مخالفت ها را تسریع می نمود.»

به نظر جنرال ابوی: «شاه سردار محمد داؤد خان را مقابل شاه محمود خان استعمال کرد و این بار سردار عبدالولی را. تفاوت این بود که سردار محمد داؤد خان به اصطلاح چند پیراهن بیشتر کهنه نموده بود و اندکی محافظه کار بود و حرمت بزرگان را می نمود، ولی سردار عبدالولی جوان، نشو و نما یافته در ممالک اروپائی، تند روتر بود و ازطرف دیگر درمقابل داؤد خان، مرد خوش نیت، خود گذر، خیرخواه و دور اندیشی مانند شاه محمود خان قرار داشت، مگر درمقابل سردار عبدالولی، سردار کله شخ، کینه توز، خودخواه که از گذشت و سازش چیزی نمیدانست [قرار داشت]، چنانچه در وقت بحران و خطر و درخواست تسلیمی مانند سردار عبدالولی دست های خود را برای نجات خانواده بلند نکرد و آزادانه تسلیم نشد، بلکه با لجابت تام افغانی مردانه وار با برادر با وفا و خانواده و ارجمندان و عزیزان مرگ دسته جمعی و فدا شدن سردارانه را ترجیح داد.»

د پانو شمیره: له 12 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

جنرال زکریا ابوی در شروع قسمت پنجم نوشته خود "داؤد خان و اردو" که در شماره 9 و 10 نامه خراسان (اکتوبر 1991) به نشر رسیده است، نخست در باره عبدالملک خان عبدالرحیمزی وزیر مقتدرمالیه و کفیل وزارت اقتصاد و معتمد خاص محمد داؤد خان صحبت میکند و عروج و سقوط او را مورد بررسی مختصر قرار میدهد که دلچسپ است (چون در نظر دارم تا موضوع فوق را با استفاده از مآخذ، بیشتر تدقیق و در یک مقاله اختصاصی آنرا تقدیم علاقمندان کنم، لذا از ذکر آن در این قسمت صرف نظر میدارم). اما اینقدر باید تذکر داد، حینیکه محمد داؤد خان صدراعظم شد ملک خان به وزارت مالیه و عارف خان به وزارت دفاع شامل کابینه شدند. سال 1334 بود که مناسبات بین افغانستان و پاکستان تا سرحد برخورد خراب شد، "سفربری" قسمی اعلان گردید و بعد از رفع تشنج، روابط بین وزیر دفاع و وزیر مالیه نسبت عدم اکمال اردو برهم خورد و حمایت داؤد خان از وزیر مالیه، عارف خان را مجبور به استعفی ساخت و به حیث سفیر به خارج مقرر شد. از آن به بعد محمد داؤد خان امور اردو را که به آن عشق مفرط داشت، خودش بدست گرفت. دیری نگذشت که ملک خان نیز مقهور قدرت قرار گرفت و بصورت مرموز از مقام برکنار و به زندان انداخته شد.

جنرال ابوی در ادامه این موضوع می نویسد: «داؤد خان مرحوم و شهید بعد از استعفای محمد عارف خان مجبور شد و مجبور بود که شخصاً وزارت دفاع ملی را بدست گیرد. او هفته اقلأ یک روز به وزارت دفاع کار میکرد و سیدحسن خان را از قوای مرکز به حیث لوی درستییز مقرر و امور عادی و اداری را تحت نظر او گذاشته بود. جنرال سیدحسن خان شخص فهمیده، دقیق و لایق بود و ارکان حرب لایق ترکیه عمری در پوهنتون حربی و قطعات تجربه اندوخته بود، مگر به اصطلاح [مرد] "زر زری" و تال کار و کمی کینه توز بود. اولین کارش زجر دادن دوستان عارف خان بود که آهسته آهسته آنها را ریشه کن میکرد، گوئی این اردو عمله و فعله شخصی او بود.... همکاران بسیار نزدیک داؤد خان یکی هم خان محمد خان مرستیال لوی درستییز سید حسن خان و [دیگر] جنرال لایق، ذکی و مبتکر جنرال عبدالکریم مستغنی، جنرال محمد نذیر سراج شخصیت براننده و رئیس لوژستیک و عده ای در قطعات اردو مانند جنرال خان محمد خان قوماندان قوای کندهار (بعد ها سترجنرال و وزیر دفاع ملی) و جنرال فیض محمد لوگری قوماندان قول اردوی پکتیا بودند.»

راجع به اهم کارهای محمد داؤد خان در اردو هنگام صدرانش که در عین زمان از وزارت دفاع نیز سرپرستی میکرد، ابوی چنین می نگارد: «دراین دروه داؤد خان نوآوری هایی را در اردو شروع نمود: اساسنامه ها و قوانین جدید تدوین شد، تعلیم نامه لباس، نشان های عسکری به شکل جدید و مدرن به ابتکار شخصی و پشتکار عبدالکریم سراج مرادف با اردوهای جهان اصلاح شد، لباس های "گراند - سموک" و دگر کالی [لباس جنگی] های رنگارنگ مخصوص زمان های مختلف [تبیت شد] که این همه تنوع لباس برای پولداران بود و یک عده جنرالها و نشاندهنده "سویه مالی" بین منسوبین اردو که عقده های خفته را بیدار میکرد و در کوپراتیف عسکری هم لوکس پسندی و به امتعه خارجی رجوع نمودن دامن زده می شد، درحالیکه افراد اردو را لباس داده نمی توانستیم و صاحب منصبان خوراک خانواده خود را تهیه نمی توانستند. در زیر پلان راه خیانت گشوده می شد و مقاومت و حاکمیت به نفس، درمقابل اشتیاق و هوس های واهی از بین میرفت. مگر زعامت و قدرت داؤد خان یک دسپلین و کنترول را در اردو ایجاد کرده بود و در سایه آن و این قدرت نظامی بود که رفع حجاب عملی گردید و در این راه صاحب منصبان پیش قدم و مبلغ بودند که مخالف و متعصب سر برآورده نتوانست و هیچ واقعه رخ نداد. اگر واقعه بعدی شهر قندهار به رخ کشیده شود، سبب آنرا در طرز اداره و حکومت شخص محمد صدیق خان محمدزائی والی قندهار باید جستجو کرد.

او می افزاید: «دراینجا محمد زائی گفتم، خرده نگیرید، میخواستم گوشزد کنم همانطور که در شروع این افسانه گفته بودم که مقام صدارت، وزارت دفاع و وزارت خارجه به خاندان شاهی منحصر بود، ولایت قندهار نیز به این دودمان اختصاص داده شده بود تا مردمان غیور و مغرورآندیار از قوم و عشیره خود حاکمی داشته باشند. مردم از این وضع اداره و عدم رسیدگی به امور ضروری شان به ستوه آمده بودند. درپهلوی این نوع اداره، بعضی از خوانین و صاحبان غرض قیلاً مردم را برای مخالفت [در برابر رفع حجاب] آماده ساخته بودند، رفع حجاب و طرفداری حکومت از آن جرقه بود برای آتش مظاهرات؛ دست های مرموز سینما را حریق نمود و انطرف و این طرف تخریباتی را شروع نمودند. قوماندان قوای قندهار خان محمد خان جنرال [بعداً وزیر دفاع در دهه قانون اساسی] که

د پانوی شمیره: له 13 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

خود هم با عمو زاده های خود در آندیار یا روی موضوع میراث زمین و غیره املاک دشمنی و مخالفت ها داشت، از موضوع استفاده کرده قضیه را بیشتر از آنچه بود به مرکز مخابره و اجازه مداخله را حاصل و تانک هایی را که جدیداً از اتحاد شوروی برای مدافعه وطن خریداری شده بود، به شهر سوق داده و بالای کسانیکه آماده مذاکره و مفاهمه بودند، درحالیکه خودش در تانکی جا داشت، امر آتش و فیر بدون سبب را صادر کرد و بیشتر از صد نفر کشته و زخمی شدند و در اثر این عملش که از فرط ترس و هراس صورت گرفته بود و یا خود شخصاً حلقه بود از جمله فتنه و آشوب برپا کنندگان، تصدی مقام ولایت را حاصل و والی را سریعاً توسط طیاره عسکری به کابل روانه نمود؛ بعداً دست آزاد داشت برای گرفتاری مخالفان شخصی خود و معاندین حکومت که در اجرای آن از هیچ نوع دسیسه و فریب دریغ نکرد و بدین صورت پیش داؤد خان ارجمندتر و نزد شاه هم مقامی جا زد.»

طی این دوره که محمد داؤد خان از امور وزارت دفاع نیز سرپرستی میکرد، نا آرامی هایی در سال 1339 در ولایت پکتیا رونما شد. جنرال ابوی پس از تمجید و تعریف های زیاد از اداره و علاقمندی جنرال فیض محمد خان والی و قوماندان قول اردوی با اقتدار و با صلاحیت کامل آن ولایت که در انکشاف و اعمار آنجا بخصوص در شهر خوست خدمات شایسته و خوب انجام داده بود و مورد اعتماد کامل شاه و صدراعظم و همچنان سردار محمد نعیم خان قرار داشت و نیز در بین مردم پکتیا از محبوبیت خاص برخوردار بود، در باره آن نا آرامی می نویسد که پاکستان تحمل چنین پیشرفتهای و حمایت مردم از حکومت آنجا را نداشت: «لذا حسب پالیسی سابقه بادران انگلیسی خویش که در مقابل هر اقدام نیک حکومت افغانستان تحریکات توسط ایجننت های خود برپا می کردند، اینک پاکستان مردم عقب مانده، سلحشور و متدین منگل را در مقابل پلانهای انکشافی و گشودن مکاتب با تحریکات شیطننت آمیز به بغاوت کشانید و در هر گوشه و کنار منگل مخالفت ها مقابل تاسیس مکاتب و غیره شروع شد. مخالفتها رفته رفته شکل بغاوت می گرفت، حکومت محل مجبور شد به آمادگی عسکری و ضمناً قوماندان ژاندارم آنجا دگروال محمد رفیق خان دوست محمد عارف خان و رئیس استخبارات او که بعد از تعذیب ها و زجر ها نسبت این دوستی، جدیداً به این وظیفه مقرر شده بود، مامور شد با مردم داخل مذاکره شود. او باید به منطقه سورباغ چمکنی در دامنه های خوش خرم که مردم منگل آنجا اجتماع داشتند، برود. او با یک نفر محافظ سوار به منطقه رفت و شروع نمود به مذاکره و مردم حاضر شدند همکاری را دوباره از سرگیرند، مگر جمعیت چند نفری که اغلباً گماشتگان پاکستان بودند، بالای این صاحب منصب نجیب شروع به فیر نمودند و او را زخمی ساختند. دگروال محمد رفیق در این حال به محافظ امر کرد: خود را به کشتن نده، فوراً به چمکنی برو و به قوماندان غند عبدالجبار خان میدانی بگو که مرده مرا زودتر از اینجا انتقال بدهد و خود به مدافعه پرداخت و با اصابت های متواتر [گلوله] جان خود را در راه خدمت داد. در اثر این پیش آمد و هم به اثر تبلیغ دو نفر لیدران باغی حبیب الله موسی خیل از اهالی جانی خیل یک قسمت مردم فریب خورده به پاکستان فرار و عده ای در کوه ها متواری شدند و یک نا آرامی عمومی کوههای زیبا و پر از جنگل و قشنگ منگل، این منطقه دست ناخورده را فراگرفت. داؤد خان مجبور شد برای رفع این معضله سوقیات گسترده تری را بنام "اوپراسیون منگل" تحت امر جنرال سعید خان در زمستان 1338 ( که رئیس ارکان آن من [جنرال زکریا ابوی] بودم) شروع نماید. قطعات عسکری با تجهیزات مدرن و سلاح روسی در دره های غلنگ، جانی خیل، موسی خیل، لیژه، بره کی، کومین حوله، میدان خوله، کوتل رباط، منطقه حسن خیل و غیره سوق شدند و مفرزه هوائی به شمول و قوماندان مرحوم شاه ولی جاجی، شهید دست خلقی های وطن فروش، در میدان هوائی خوست جاگزین شد و تحت امر این اوپراسیون یک یونت قوای کار وزارت فواید عامه نیز شامل گردید.»

جنرال ابوی می نویسد: «عساکر هجوم آورده داخل دره ها شدند، پیشبینی ها بسیار خراب بود، خون بود و آتش، مگر وقتی فضل خدا که همراه باشد، راه سعادت باز میگردد و خود به خود گشوده میشود. پالیسی آن شد که به هر نحوی که باشد پلان و مقاصد پاکستان خنثی گردد. راه بهترین این بود که حتی الوسع از خونریزی اجتناب شود، به همه عساکر و اهالی فهمانده شود که محرک اصلی پاکستان است، نه مردم منگل. در اینجا باید از نجابت و جرأت و درایت جنرال فیض محمد خان و صاحب منصبانی که درین حرکات راساً امر و قوماندان داشتند، یاد نمود، گرچه بودند جنرالانی و افسرانی در عقب جبهه حتی در خوست که می خواستند این اوپراسیون ناکام شود و خونریزی ها صورت گیرد. نمیدانم که میخواستند پاکستان را خرسند [سازند] و بهایی که برای قتل میان تعیین شده بود، دریافت می کردند و یا بهره برداری دیگری چشم های حریص شانرا فرا گرفته بود. گرچه من [ابوی] نام آنها را که مرده اند، در اینجا نمی آورم، مگر برای شان دعای مغفرت هم نمی کنم... تصمیم بر آن شد که از ماشه این همه سلاح های ثقیله و

د پانو شمیره: له 14 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی دلیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

ماشیندارها چه محسری تولید و چه تلفات به مردمی که نان ندارند، وارد میشود، لذا بهتر آن بود که تمرینات آتشدار عسکری اجرا شود، اهالی برای تماشا دعوت شوند، راه رفاقت ها گشوده شود و هر صاحب منصب یک رفیق منگلی را تحت تأثیر گرفته ذهن او را روشن کند. پلان به جا نشست، مردم به عوض دشمنی و رفتن تحت تأثیر پروپاگندهای پاکستان، شروع نمودند به دست فشردن افسران و باهم زانو به زانو نشستند و به مزایای پلان انکشافی پی بردند، مکاتب افتتاح شدند و تدریس خوردهسالان شروع شد.»

نکته مهم و دلچسپ در نوشته جنرال ابوی همانا تذکری است که پیرامون تشدید روابط با شوروی بیان میکند با این عبارت که: «داؤد خان در تمام پلان اداری و موضوعات انکشافی دولت خاصاً وزارت دفاع و عسکری بسیار دقیق بود و برای پیشرفت افغانستان عشق جنون آمیز داشت و درسایه این جنون در دوستی با روسیه [شوروی] غدار راه اغراق پیمود که کنترل از هم پاشید و بدبختی و بربادی وطن بار آمد و اما اگر در اینجا تنها و تنها او را مقصر و مسئول قرار دهیم، بی عدالتی خواهد بود. آیا پادشاه، فامیل شاهی، کابینه و کارمندان دولت رفیق این قافله نبودند و هر مقوله را به خیر و صلاح نمی دانستند؟ و حینیکه داؤد خان یک دهه از صحنه خارج بود، آیا عین پالیسی با غلطی های فاحش تر تعقیب نشد و بالای تمام جنایت های تاریخی و حزبی روسیه غدار خط بطلان کشیده نشد؟ پس چشم همه کور شده بود، به این فرق که چشم سایرین را تحفه های رنگارنگ و چشم داؤد خان را دوستی و اعتلای وطن نابینا ساخته بود، نه نشه و بند شدن در زنجیر اسارت و غلامی!»

### در دوره بیکاری:

جنرال ابوی در مورد استعفی و دوره بیکاری محمد داؤد خان می نویسد: «او اگرچه سرشتاً مردی خشن بود، مگر کوشش میکرد آرام و خوش خلق باشد، مؤدب بود و آداب معاشرت را به وجه احسن ادا میکرد. در منزل پذیرائی ارستوکرات داشت. طوریکه قبلاً هم اشاره شد، با گذشت زمان مناسبات اداری و رسمی این سردار پرکار با شاه سرد شده میرفت، سرانجام استعفی تقدیم شد. در روزهای اول مردم و خاصاً منسوبین اردو متأثر بودند و آهسته آهسته فراموش خاطره ها شد و طوریکه گذشت زمان اثبات نمود، داؤد خان از بدو کناره گیری بیکار ننشسته و برای بدست آوردن قدرت و عظمت دوباره تپ و تلاش ها داشت. اگرچه شاه هیچگاه مستقیماً با او مقابله نکرد، مگر غیرمستقیم توسط گماشتگان خود راه هرنوع فعالیت سیاسی او را می گرفت و اخیراً توسط قانون اساسی جدید [1964] و شامل نمودن او در خاندان شاهی [برطبق ماده 24 قانون اساسی] راه هرنوع مبارزه او را مسدود کرد و آخرین ضربت کشنده حواله نمود و او را مجبور ساخت که راه دیگری جستجو کند، راه در خفا، راه براندازی سلطنت با قیام مسلح که این هدف و پلانش تا اخیر ماهرانه پوشیده ماند.» ابوی می افزاید: «در پوشش و ماستر پلان های طویل المدت او و دوستانش از جمله غلام حیدر رسولی، آقای نوراحمد اعتمادی، رئیس ضبط احوالات جنرال محمد اسمعیل دوست آقای اعتمادی رول مهم بازی نمودند و همچنان ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع که شخص فریبکار، حبله ساز و ترسو بود، توسط رئیس استخبارات خود حقایق را می پوشانید و خاطر شاه را آرام نگه میداشت. البته در سالهای اول بیکاری، داؤد خان برای اینکه شاه را اغفال نماید و از مراقبت سردار ولی بکاهد، اقدام جدی نکرد و آهسته آهسته در موضوع پیش رفت.»

به قول جنرال ابوی: «سردار عبدالولی خانه خود را که مقابل خانه داؤد خان و نعیم خان بود، به صوفی زاده مشهور به قیمت بسیار بلند فروخت و آنرا هم کانون مواظبت و استخبارات ضد داؤدی قرار داد و به دور و پیش این صدراعظم دیروزی حلقه محاصره کشیده گشت و گذارهای او به شاه راپور داده می شد و لجاجت ها کشیده و کشیده تر می شد... در این ریسمان کنشی ها برنده ظاهری سردار عبدالولی جان بود که تقریباً تمام امور سویل [ملکی] و عسکری را بدست قدرتمند خود در آورده و درین راه آنقدر خود را موفق می پنداشت که چون قصه های باستان و مغروران، اداره تمام اردو را در سایه کلاه و پیک عسکری خود فرض میکرد.»

### در دوره جمهوریت:

د پانو شمیره: له 15 تر 20

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ

قسمت ششم نوشته جنرال زکریا ابوی بیشتر به کودتای 26 سرطان 1352 و دست اندرکاران نظامی آن دوره اختصاص دارد که در شماره های 11 (فبروری 1992) به نشر رسیده و آخرین قسمت آن در مورد مقدمات کودتا ثور 1357 میباشد که در شماره 12 - 13 (جون - جولای 1992) نامه خراسان چاپ گردیده است. مطالب ذیل از همین دوشماره با اختصار برگرفته شده که علاقمندان میتوانند برای شرح مزید به اصل نوشته مراجعه نمایند.

راجع به علل کودتا سرطان و موفقیت آن جنرال ابوی می نگارد که این موضوع را باید: «در رویدادها و اتمسفر [فضای] چندین سال قبل از آن جستجو کرد. در دهه قانون اساسی جدید [1964] که داؤد خان از صحنه خارج و شاه شخصاً اداره تمام امور را تحت نظر داشت، یکنواختی ها، رشوت ستانی ها، خودسری ها و بیخبری ها به اوج خود رسیده بود، وزرا انسیبانیف [انگیزه تشبیت به امور] و صلاحیت ها را در مقابل وکلای رشوتخور از دست داده بودند. هر روز وکلا دسته دسته به دوایر رفته هدایت ها و خواهشات غیر قانونی خود را به کرسی می نشانند. قانون اساسی اصلاً مورد تطبیق قرار نگرفت و بسا از احکام آن یا از سهل انگاری و یا روی تردد های بیجا مورد قبول مقام سلطنت واقع نشد. قدمه های پایان اردو متأثر و بی اطاعت گشته بود، حکومت از موضوعات اصلی منحرف و به موضوعات فرعی و دلخوشی های بیمورد وکلا و قدرتمندان متوجه بود و مقابل جریاناتی که در زیر پرده و علنی برای برپادی افغانستان قدام کرده بودند، اقدام راستی و مؤثر نگردید. قدمه های استخباراتی حکومت و وزارت دفاع ملی از طرف اشخاصی اشغال شده بود که موضوعات اصلی و تخریبات حقیقی را افشا نمی کردند که این نوع پوشیدن حقایق قسماً از پالیسی "چپ باش" ترویج یافته بود، خاصناً در وزارت دفاع تطبیق می شد، توسط شخص وزیر دفاع که یک دهه وزیر بی رقیب باقی ماند و از طرف شخص شاه حمایه می شد و هر سال برای قشقه تازه کردن به نامهای تداوی و غیره به ماسکو سری میزد و در هر دو کودتا گردی به روی لباس اش نشست و مانند سابق تداوی و استراحتش در روسیه دوام یافت.... ریاست ضبط احوالات و قدمه های دیگر اطلاعاتی سویل [ملکی] حالت بدتر داشت. رئیس ضبط احوالات جدید جنرال محمد اسمعیل خان که از دوستان صمیمی اعتمادی که توسط او به این عهده مقرر شده بود، موضوعات اصلی را گنگ و کمرنگ می ساخت و در خفا طوریکه بعداً معلوم شد، آنرا به منفعت داؤد خان دور میداد، چنانچه بعد از کودتای داؤد خان تا اخیر به عین وظیفه و مقام بجا ماند. شاه حلیم و خیرخواه بود و در چار دیوار ارگ و یکنواختی آن خسته شده بود، طوریکه حتی انضباط را در حوزه فامیل هم از دست داده بود و یگانه مشغولیت خوب او تبدیل کردن صدراعظمان بود، آنهم بنحوی که هریک آن با دل پر خون از شاه گوشه می رفتند.»

ابوی در ادامه می نویسد: «موازی با این جریانات داؤد خان پلان کودتای خود را آهسته و دقیقانه پی ریزی میکرد و توسط دوستان در جلب صاحب منصبان خاصناً صاحب منصبان خورد رتبه و جوان اقدام می نمود. دسته های مختلف تعیین شده بودند، شخصیت های که باید گرفتار شوند، دقیق فکر شده بود و آدرسها مشخص گردیده بود. درست در شب کودتا در بعضی سرکهای لازمه در روی سرک اشارات و شفر حرکت خط اندازی شده بود و کودتا وقتی صورت گرفت که شاه در خارج مملکت بود و شهزاد احمد شاه بی خبر از دنیا نیابت سلطنت را داشت. نیمه شب 26 سرطان 1352 دستگاه مخابره گارد شاهی در منزل داؤد خان انتقال یافت و امر کودتا از طرف خودش صادر شد و در آن واحد گروپ های کوچک گارد شاهی، قوای پانزده زره دار، قوای 4 زره دار، قطعه پراشوت، قطعه کومانندو و غیره به حمله آغاز و قطعات مرکز، میدان هوایی کابل، میدان بگرام، مرکز دستگاه تلیفون اتومات و نقاط حساس شهر را اشغال نمودند و موازی با این حرکات قوماندان های قطعات، یاوران شاه، قوماندان گارد شاهی، وزیر دفاع ملی، سردار ولی داماد شاه و شاه ولیخان مارشال، صدراعظم [محمد موسی شفیق] و شهزاده احمد شاه دستگیر شدند و این گرفتاری ها و اشغال برق آسا و بی خبرانه و ماهرانه صورت گرفت که هیچ مقاومت به عمل نیامد و هم تلفات آن بسیار محدود بود و همانطوریکه داؤد خان علاقه داشت که تلفات نباشد، آنرا یک کودتای سفید باید گفت. تا روشنی صبح پلانها تطبیق شده بود، اشخاص مورد نظر گرفتار و نقاط مهم شهر، دستگاه های ارتباطی و رادیو اشغال شده بود و به صورت عمومی مردم از کودتا خبری نداشتند و در بی اطلاعی محض رفته بودند، خاصناً در اطراف از این جریانات آگهی نبود، حتی صاحب منصبان و مامورین دولت برای اجرای وظیفه راهی دفاتر و قطعات بودند که در راه ها و سرکها با تانکها و قطعات گزمه و محاصره کنندگان مواجه شدند.»

د پانو شمیره: له 16 تر 20

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلینکی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ



داؤد خان صبح زود 26 سرطان از رادیو افغانستان ابلاغیه کودتا و ختم دوره شاهی را به اطلاع عامه رسانید، به گفته جنرال ابوی: «صدای این مرد شناخته شده هر نوع مقاومت و یا مفکوره مقاومت را اگر هم بود، خنثی ساخت زیرا او را همه می شناختند. مردم هم نوآوری میخواستند، از پادشاهی چهل ساله ظاهر شاه و یکنواختی ابلاغیه های زمان های معین، اوامر بیجا و نامورد دور و پیش مقام سلطنت خسته شده بودند و هریک منتظر یک واقعه بد بودند. تغییریکه به این شکل آمد، اقلأ تا اندازه شناخته شده بود و قابل قبول. اگرچه بودند کسانی که از این حرکت و از انهدام خاندان شاهی دلگیر و برای آینده افغانستان هراسان بودند، چه منبع کودتا سرچشمه تحریکات و کمک کنندگان، پیش هرکس و هر حلقه به نحوی تخیل می شد و از موجودیت عمال کمونیستی و مخبرین آن در حلقه کودتاچیان مظنون و خشمگین بودند. این سوء ظن بجا بود. دیدیم که یک تعداد این اشخاص چه در زمان داؤد خان و چه در سلطه مطلق کمونیستی چهره های خود را ظاهر نمودند و عده ای تاحال پوشیده مانده و در ستر شان کی جی بی تپ و تلاش ها نموده است.»

جنرال ابوی می نویسد: «روزهای اول کودتا تکاثر و تکاثف رفت و آمدها در وزارت دفاع زیاد بود. از جمله جنرال متقاعد خان محمد خان مرستیال به وزارت دفاع آمده و در سایه دوستی هائیکه با داؤد خان داشت و با کمک دوستان زیادیکه در اردو و وزارت دفاع داشت، میخواست اتاق وزیر دفاع را گشوده به کار شروع نماید، مگر موفق نشد و بعداً از ورودش به وزارت هم جلوگیری و ممانعت بعمل آمد. داؤد خان قرارگاه خود را به وزارت دفاع ملی انتخاب و جنرال مستغنی رئیس زره دار را که شخصیت مورد اعتماد او و شخص پاک نفس و محترم اردو بود، به حیث لوی درستیژ مؤظف نمود. قطعات عسکری خاصاً رفقای کودتا برای چندی نقاط مهم و چارراهی های مورد نظر را بهره داری می نمودند، قطعات اطراف تحت امر قوماندان های سابق و جدید ارادت و طرفداری از جمهوریت را اعلام و آهسته آهسته آرامش برگشت.»

در این موقع محمد داؤد خان: «به سرعت تماس های سابق را با صاحب منصبان شروع نمود و پست های دور و پیش خود و حساس را به رفقای کودتا سپرد و تمام کسانیکه در شب کودتا فعالیت و سهم داشتند، بدون مد نظر گرفتن سوابق و دوره خدمت به دو رتبه ترفیع نایل شدند و دفعتاً در اردو مادونان مافوق و مافوقان به حیث مادون در آمدند که این خود به روحیه اردو و شکیبائی باطنی تأثیر ناگوار داشت و داؤد خان مجبور شد که به کافه اردو یکسال قدم بخشش نماید و خوردضابطان اردو را که تعداد آن بیش از شش هزار نفر بودند، عموماً به رتبه بریدمن ارتقا دهد، باز هم این تغییر رتبه بدون مدنظر گرفتن دوره خدمت و قدم عملی شد. از جانب دیگر برای این بریدمن های جدید در اردوی کوچک کادر وظیفه نبود، از سوی دیگر عوض شان خورد ضابط جدید نبود که وظایف شانرا اجرا نمایند، اجباراً به رتبه جدید و پرستیژ نوین به همان وظایف پائین سابقه استخدام شدند و حتی از نقطه نظر کتگوری صنف خدمت، در معاشات تنقیص بعمل آمد، چه معاش یک سرپرکمشر و یک سر پرکمشر قدم دار به مراتب بیشتر از معاش یک بریدمن بود. این موضوعات سبب هیاهو شد و فوراً توسط فرمان جداگانه امر شد معاشات بریدمن های که از خورد ضابطی به این رتبه رسیده اند، مثل معاشات سابقه شان اجرا شود و این چاره عاجل و غیر اساسی تا چند سالی مؤثر بود، چون در سالهای بعدی نه ترفیع معاش دیدند و نه ترفیع رتبه، انزجار اولی تازه گردید و شدت دسپلین چاره اساسی حساب نمی شد. آنها در زیر پرده در صف مخالفین قرار گرفتند و صید خوبی برای کی جی بی و کمونیست ها گردیدند.»

پس از اعلام جمهوریت محمد داؤد خان به سرعت مقرری های اردو را رویدست گرفت و بصورت عمومی رفقا و همراهان کودتا را در راس قطعات حساس و مهم مقرر نمود، چنانکه جنرال ابوی می نویسد: «تورن جنرال حیدر رسولی را به قوماندانی قوای مرکز، جگرن جدید محمد یوسف فراهی را به قوای 15 زره دار، جگرن جدید سرور نورستانی را به قوای 4 زره دار، دگروال جدید سید امیر لغمانی را به قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی که بعداً این رفیق کودتا [ در قضیه مسمی به میوندوال] گرفتار و اعدام شد. دو نفر جنرالان متقاعد زمان شاه دوباره به خدمت جلب و به پست های ذیل مقرر شدند: تورن جنرال متقاعد محمد حسین خان پدر ببرک کارمل به قوماندانی قوای هرات و تورن جنرال متقاعد محمد نعیم وزیری به حیث قوماندان قوای قندهار. در حصه اولی در بین رفقا پنهانی تبصره هایی صورت میگرفت مانند سائر تبصره ها، یعنی اشتراک اجنبی در کودتا و دیده شدن بعضی چهره های غیر افغانی در بین افراد و غیره و غیره که با دوام سلطه جمهوریت خاموش ماند.»

د پانو شمیره: له 17 تر 20

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لوی

جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز میخواست یک اعتماد راستی و کلی را بین اردو و به منفعت رئیس دولت و وطن ایجاد نماید وچهره کمونیست ها را به داؤد خان معرفی کند، مگر مریضی موجب می شد که گاه گاهی از وظیفه بدور ماند و غیابت او زمینه طلانی را برای کمونیست ها مساعد می ساخت. جنرال ابوی در این ارتباط می نگارد: «اولین مخالف او [مستغنی] با گروپ و خدمتگاران حسن شرق بود و به چه زحمت ها او ضیاً مجید را از گارد جمهوری تبدیل کرد و حتی در تبدیلی نبی عظیمی از قطعه محافظ نیز مشکلات دید. مگر چشم دیدهای چند سال بعد واضح ساخت که این مرد متدین [مستغنی] نیز جلو سیلابها را گرفته نتوانست و لچک ها چنان در زیر خاک ها حفره ها داشتند که خود شانرا هم ناکام ساختند.»

در ثور 1353 یک هیئت نظامی افغان تحت ریاست جنرال مستغنی برای تهیه سلاح مورد ضرورت و پرزه جات فالتو به ماسکو سفر کرد که جنرال زکریا ابوی نیز شامل هیئت بود. او می نویسد: «مارشال کولانکوف لوی درستیز شوروی شخص متکبر بود و از شروع [مذاکرات] بعوض اینکه بالای موضوعات و پیشنهادات و احتیاجات ارقام آن مذاکره نماید، سخن را در موضوعات پاکستان و نزدیک شدن آن مملکت با چین و خطر اینکه برای منطقه ایجاد نموده، می کشانید و از اینکه به تحصیل یافتگان شوروی وظایف خوب اداری در افغانستان داده نمیشود، گله ها میکرد؛ بالمقابل ما از اسلحه، پرزه جات یدیک، عدم اكمال صحیح و خرابی سلاح های سابقه شکایت داشتیم. اگر مرحوم اعتمادی سفیر افغانی به آرامش فضا نمی پرداخت، میانه بین گدایان متکبر و میزبانان ملحد برهم میخورد.... [در مذاکرات دور دوم در کابل] حینیکه رئیس دولت هیئت را پذیرفت، در پهلوی وعده قطعی اكمال احتیاجات اردوی افغانستان، پیشنهاد پذیرفتن متخصصین و مشاورین را تا قدمه های جز و تام های خورد تقدیم داشته و مورد قبول واقع شد که قبل از هر نوع کمک این مشاورین و متخصصین که هریک جاسوس تربیه شده و ماهر بودند، وارد افغانستان شدند. فراموش و غلط فهمی نشود که قبل از آن یک تعداد مشاورین و متخصصین سابقاً نیز موجود بودند، ولی تا قدمه های بزرگ. اگرچه در شروع این موضوع آنقدر جلب توجه نکرد، مگر بعداً معلوم شد که غلطی فاحش بود.... به مشاورین سابقه روسی در میدان های هوایی و پرواز و کورس های تدریسی تا این اندازه موقع داده نشده بود، همین مشاورین و متخصصین بودند که پلان کودتای 7 ثور را تطبیق و برای کامیابی آن اقدام کردند.»

در مورد اتهام کودتا مسما به "کودتای میوندوال" جنرال ابوی مینگارد: «اولین بدبختی که مقابل داؤد خان عرض اندام کرد و منسوبین اردو را مقابلش بی اعتماد نمود و در عمق بدبینی فرو برد، موضوع کودتای بود که به جنرال خان محمد خان مرستیال و مرحوم شهید میوندوال نسبت داده شد که درباره حقیقت آن نظریات مختلف بود و تا هنوز هم مختلف مانده است. میوندوال چهره شناخته شده بود، شخصیت برجسته و معروف در ادوار مختلف وظایف اداری، سیاسی و مقام صدارت و نیز همه به او نسبت ناکامی اش در انتخابات شورا به اراده مقام سلطنت آنهم در مقابل یک سماوارچی بیسواد سمپاتی [حسن نظر] داشتند، مگر جنرال خان محمد خان مثل او عاماً مشهور و شناخته شده نبود، چه او عمری در چارچوب اردو و دور از نظار عامه به سر برده بود.... کسانی که با این دو شخصیت گرفتار شدند، بصورت اکثر از ولایات مشرقی مملکت بودند.» ابوی پس از آنکه هریک آنها را به معرفی مختصر می گیرد و راجع به فشار ها و شکنجه های شان حین تحقیق اشاره میکند و از شهادت مرموز میوندوال حین تحقیق یادآور میشود، علاوه میدارد که برطبق نظر محکمه: «احکام صادر شد، جزا حبس طویل المدت [ تصحیح: 7 نفر حبس دوام و 8 نفر حبس دراز و کوتاه مدت از 15 سال تا 4 سال] و اعدام بود که در اثر آن سید امیر پیلوت، خان محمد خان مرستیال، ماما زرغون شاه، سیف الرحمن وکیل و عارف [مالک ریگشا - از پیشاور مقیم جلال آباد] اعدام شدند.... در این وقت مستغنی مریض و در خارج بود، حینیکه عودت کرد، داؤد خان را به سهوش ملتفت ساخت که این کشتار ها توسط عمال مخفی کی جی بی عملی شده ، داؤد خان فراموش کرده بود که شاه از کشتن شرعی جانیان هم خودداری میکرد.»

جنرال ابوی در مورد پلان دشمنان به یک نکته بسیار مهم اشاره می کند و می نویسد که: «دشمنان میخواستند او [محمد داؤد خان] را به سر نوشت نجیب [جنرال نجیب - مصر]، بن بلا [رهبر الجزایر] و عبدالحکیم عامر مبتلا نمایند و زمینه را مساعد می ساختند برای امحای محبوبیت او و از او یک قاتل می ترشیدند. اگرچه او این غلطی خود را در گرفتاری های بعدی و گرفتاری جنرال سید میراحمد شاه گردیزی رئیس توپچی اردو اصلاح نمود، مگر تیر جسته بود، منافقان موفق و مسلمانان مأیوس شده بودند. در ضمن این جریانات داؤد خان کوشش داشت با قطعات و

د پانوی شمیره: له 18 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

صاحب منصبان اردو ارتباط مستقیم داشته باشد و درین راه مستغنی کوششها میکرد، مگر وقت برای این موضوع به آسانی میسر نمی شد.»

او می افزاید: «با گذشت زمان در مقابل تدابیر مستغنی مقاومت‌های عرض اندام میکرد و کوشش های او برای از بین بردن کمونیست ها که هر روز به تعداد شان افزوده می شد و تنسته خود را پهن میکردند، کفایت نمیکرد و نظریات او از طرف رئیس دولت به آسانی قبول نمی گردید و مرحوم رسولی را عمال کی جی بی تحریک و به مخالفت ها بین او [داؤد خان] و مستغنی می افزودند. این کشمکشها آرامش روحی رئیس دولت را برهم زده بود و مستغنی هم خطر را در دروازه ارگ مشاهده میکرد و هر روز عصبی تر می شد، لذا برای رهائی وجدان تنقیدات شدید الحن خود را به داخل 14 ورق به رئیس دولت تقدیم و او را از خطریکه برای بلعیدن افغانستان دهن باز کرده هوشدار داد و ممکن این موضوع برطرفی او را سریعتر ساخت.»

[از کسانیکه از محتوای نامه فوق الذکر جنرال مستغنی به محمد داؤد خان اطلاع داشته باشند، تقاضا میشود تا برای روشن شدن مزید موضوع که یک رویداد مهم تاریخی است، اگر مطالبی بطور مستند دارند، آنرا لطفاً به نشر بسپارند]

ابوی اضافه میکند که: «داؤد خان در سالهای اخیر تقریباً اردو را فراموش کرده بود، حتی روسای وزارت را کمتر می پذیرفت؛ سه نفر در قرارگاه وزارت دفاع ملی بصورت یک تیم موضوعات اردو را بدست داشته و واریسی میکردند: وزیر دفاع ملی غلام حیدر رسولی، دگر جنرال عبدالعزیز لوی درستیز و تورن جنرال عبدالله روکی سلیمان [شوهر خواهر ملکه حمیرا و یکی از اعمام شاه] که در اواخر مناسباتش با رئیس دولت خوب شده بود و پیوندهای فامیلی تجدید شده بود. مگر این سه نفر مانند سایر مامورین صادق در تاریکی بسر می بردند، اطراف شانرا شبکه جاسوسی دشمن احاطه کرده بود و تمام شعبات اطلاعاتی و استخباراتی دولت توسط عمال وطنفروش اداره می شد. استخبارات وزارت دفاع را جانثار دگروال لوگری دوست صمیمی وزیر دفاع اداره میکرد که آله دست مادونان خود بود، استخبارات قوای هوایی را عبدالحق دگرمن هوایی کمونیست بدست داشت، ریاست ضبط احوالات توسط همان رئیس سابقه جنرال اسمعیل به نفع کمونیست ها تمام موضوعات را تدقیق و خبر می ساخت. اگر کسی متوجه موضوع می شد، دستهای مرموز آنرا خنثی می ساخت و شبکه استخباراتی به نفع کمونیست ها طوری تنظیم شده بود که از کی تا می در دام آمده بودند و چشم تشخیص شان کور شده بود.»

جنرال ابوی در باره عمال کی جی بی که چگونه داخل دستگاه دولت فعالیت میکردند، از یک چشم دید خود حکایت میکند و می نویسد که: در زمان شاهی نسبت مریضی به ماسکو رفت و دوستان افغان در شفاخانه به عیادتش می آمدند، یک روز شخصی که او را قبلاً نمی شناخت با یکی از دوستان به دیدار او به شفاخانه آمد، یک جوان مؤدب و محصل افغان بود که در امور نظامی تحصیل میکرد بنام محمد کبیر (از لغمان). تا وقتیکه در شفاخانه بود، این جوان چند بار به دیدنش آمد و شیوه دوستی در پیش گرفت. ابوی در ادامه می نویسد: چند سال بعد وقتی مصروف کار در دفتر خود بود، این جوان به دیدنش آمد و ضمن عرض حال گفت: که یک روز در لیلیه در ماسکو بحث ها شد و من [محمد کبیر] به لنین انتقاد شدید کردم، همان شب دستگاه استخبارات نظامی مرا احضار کرد و پس از تحقیق مرا از تحصیل محروم و امر بازگشت بوطن داد. در اینجا اکنون در محکمه نظامی موضوع من در جریان است و آمده ام که برایم اگر کمک کنید. ابوی می نویسد: کمکی که از دستش پوره بود، با او کرد تا از عسکری طرد نشود و چون جوان فعال و مؤدب بود، سالهای بعد نیز ترفیع نمود.

بهر حال ابوی وقتی از زندان رها شد [اواخر جنوری 1980]، دوستان در منزل به دیدارش می رفتند و در این ارتباط او با تعجب بیان میدارد: «گفتند که رئیس عمومی تفنیش وزارت دفاع نیز به دیدار آمده، وقتی چشمم به او خورد، او همین محمد کبیر لغمانی بود و متصدی مقام دگر جنرالی، تعجب بالای تعجب، او با افتخار شرح میداد که آنهمه قصه ها ساختگی و بافتگی بود، من برای انجام وظیفه آمده بودم، وظیفه مراقبت و جلب داشتم. او بود که قوماندان قوای هرات شده بود و در قیام هرات [24 حوت 1357 مطابق 15 مارچ 1979] هزاران وطن پرست را کشته و در قوماندانی قوای کندهار از ریختن خون بیگناهان دریغ نورزیده بود.»

د پانو شمیره: له 19 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزې ښې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

جنرال ابوی اضافه میکند که: «قصه را برای آن سر دادم که دیده شود کمونیست ها یعنی روسها به چه پیمانۀ وسیع مراقبت و ترصد اشخاص را پی ریزی نموده بودند، خدا میداند که در اطراف شخصیت های مهم چه تعداد و به چه پیمانۀ و با چه وسایط جاسوسی نوکران روس پروانه وار دور می خوردند و به چه سرعت خبرها و تصمیمات مخابره می شد. یقین است که روسها و عمال شان سالها قبل از بقدرت رسیدن داؤد خان این شبکه را پهن و پلان انکشافی آنرا تکمیل میکردند و ما فهمیده و یا ناهمیده با آنها کمک میکردیم و از خوردن تا بزرگ در خاطرخواهی شان کوشا بودیم.»

جنرال ابوی در خلاصۀ مطلب می نگارد: «داؤد خان آهسته آهسته خطر کمونیست ها را حس کرده بود و فهمیده بود که با چه رفیق های خائن در راه رفته است، می خواست از زیر تأثیر و فشار آنها خود را بیرون بکشد و قوماندانهای مظنون را پاکسازی کند، چنانچه محمد حسین پدر ببرک کارمل دوباره تقاعد داده شد و عوض او سراج الدین خان کندهاری شخصیت متدین و ساجد مقرر شد و هم در قوای کندهار دوست دیرینه و ریزه چین دسترخوانش جنرال محمد عظیم که سالها به حیث دوست داؤد خان والی لغمان، ننگرهار، قوماندان قوای کار و وزیر فوائد عامه بود، مقرر شد که هردو محترمان مانند سائر همقطاران و همدیگان و فدائیان ظاهری داؤد خان در کودتای 7 ثور مردانه!! تسلیم شدند و خراشی به بینی نبرداشتند.»

در پایان نوشته خود جنرال زکریا ابوی به روحیه اردوی کشور اشاره میکند و می نویسد: «گناه کس ندانم چه اردوی شاهی و اردوی داؤد خان از نقطه نظر روحی و مادی برای فداکاری و حس وطندوستی پی ریزی نشده بود و در هردو اردو دستهای مخالفین و وطنفروشان به بسیار آسانی حلول کرده بود و مقدسات ملت را که از باستان تا اندم با شهادت و بهای خون حراست و حزر شده بود، با خدعه ملحدانه با همدستی شریرترین قوم دنیا پایمال کردند و در هرقلعه و جبل و در کلی و دهکده آتش افروختند که زبانه آن تا ثریا رسید و هنوز که هنوز است، آتشی سوزان خاموش نگردیده و ناله زخم خوردگان و ماتم عزیز باختگان از عمق دره ها و تیغۀ کوه ها بر می خیزد و مردی از میان جنگ آوران مجاهد و تماشاگران دست به قلم برنخاسته تا این آتش را فرو نشانند و به این زخم دارویی و به این زهرها بادی ریزد.»

این جنرال با احساس و آگاه که حقایق را با عبارات موزون و شیوه ای بسیار دلنشین 25 سال قبل در نوشته پر محتوای خود بیان کرده و قسمت های آن در این مقاله اقتباس گردید ، درخاتمه دست دعا به درگاه خدای رحیم و رحمان بلند کرده و با التماس بندگی از ذات کبریائی چنین طلب میکند که:

«الهی! بیش از یک دهه است که می نالیم، دعای ما را قبول کن، وطن را ازین مهلکه که کلمات وصف آن بیان نتواند، رهائی بخش. هرطرف نگاه شود، ناجیی وجود ندارد. تو آنی که توانی، از ناچیز چیزی سازی و از ناتوانی رهائی بخشی. به حق خلیلت که آتش را برایش گوارا نمودی و به حرمت حبیبیت که نمودی با معراج مقامش اعلی و از پندار ما بالا، به این ملت فقیر و دچار حملات شرق و غرب ترحمی کن و شب ما را به فجر دیانت و اخوت خاتمه ده. آمین!»

(از ذکر مطالب قسمت هفتم نوشته جنرال ابوی مرحوم راجع به روزهای آخر داؤد خان و وقوع کودتای ثور نسبت تراکم موضوع و موجودیت شرح مزید در دیگر مآخذ صرف نظر گردید و نیز مطالبی که برآکت [...] گرفته شده از این قلم و هرآنچه در بین ناخنک «...» آمده از قلم جنرال ابوی نقل شده است)

در پایان از خدای بزرگ استدعا دارم که روح این دوست عزیز و گرامی و رفیق زندانم - جنرال وطندوست، آگاه و بادینت را شاد و جنت فردوس را جایگش داشته باشد. (پایان)

د پانوی شمیره: له 20 تر 20

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پټه له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولۍ